

## پرسش شماره ۱۸

## نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه بیست و نهم مهر ماه ۹۹ - بیستم اکتبر ۲۰۲۰



## مرگ شجریان، همناواری ارکستر اپوزیسیون راست!

گفتگو با علی جوادی

پرسش: مرگ شجریان موجب عکس‌العمل‌های فراوانی شد. عده‌ای بر له و تعدادی بر علیه جایگاه و نوع هنری که او نمایندگی اش بود، نوشتند. بنظر شما چرا مرگ یک خواننده به این درجه مهم میشود؟ چقدر مکان

صفحه ۴

## سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

(بخش دوم)

منصور حکمت

نگاهی اجمالی به فعالیت تاکنونی اولین مساله‌ای که در بدو تشکیل حزب در مقابل ما قرار داشت، مساله

صفحه ۸

## ماهواره و آل‌احمد‌های پلاستیکی

منصور حکمت

تقریباً تمام مردان بزرگ جهان ما مرده‌اند، موتزارت، بتهوون، پوشکین، الیوت...

حال خودم هم زیاد تعریفی ندارد... مجله پانچ

صنف روشنفکر هنرمند و اهل ادب ایرانی سه چهار دهه اخیر پدیده

صفحه ۱۸

## لطفاً راست روی خود را پشت اعتراض

مردم پنهان نکنید!

محمد آسگران

به بهانه مباحث حول جایگاه شجریان پاسخی به رفقا حمید تقوایی و ایرج فرزاد

من قصد نداشتم در مورد مرگ و مباحث پسا مرگ محمد رضا شجریان چیزی بنویسم. اما نوشته رفقا ایرج فرزاد و حمید تقوایی مرا ناچار کرد نکاتی را در این مورد بنویسم.

شجریان خواننده و موسیقی دان سنتی ماهری بود. فرهنگ سنتی و عرفان تاریخ ایران را نمایندگی میکرد و الحق در این زمینه چیره دست بود. صدای خوب و مهارت خوبی هم در رشته خودش داشت و در میان بخشی از مردم ایران هم محبوب بود. در شرایطی که او فوت شده بود و خانواده و دوستدارانش در فقدان او ناراحت و عزا دار بودند لازم نمیدیدم وارد نقد او بشوم. اگر رفقا ایرج و حمید از کادرفرمان شاخص جنبش کمونیسم کارگری چیزی نمیگفتند حتی لازم نمیدیدم در پاسخ به دیگران چیزی بنویسم. زیرا برای ورود به این مباحث همیشه وقت هست. به همین دلیل تا به امروز فقط خواننده و بیننده منتقدین و مرثیه خوانها بودم. تصور نمی‌کردم و نمیکنم که مباحث دفاعی و یا انتقادی حول جایگاه شجریان، طول عمر چندانی داشته باشد. چند روز دیگر و شاید همین حالا آن بخش از جامعه که در مراسم شجریان مرگ بر دیکتاتور گفتند به حالت نرمال خودشان برگشته و به فکر نان و سلامت و حرمت و آزادی خود هستند. شعار دادن آنها در این فرصت فقط لحظه‌ای از مبارزه مردم متنفر از رژیم را نشان داد. زیرا آنها نه به خاطر شجریان منتقد رژیم شده بودند و نه مرگ بر دیکتاتور گفتن شان محدود به این مراسم بوده است.

این مردم به هر بهانه‌ای همین شعار را سر داده اند. قبلاً در مراسم رفسنجانی و منتظری هم همین کار را کردند.

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



## لطفا راست روی خود را پشت اعتراض مردم پنهان نکنید!

محمد آسگران

محدودنگری هم جای تاسف است هم اغراقی بینهایت. برخلاف دیدگاه این دو رفیق واقعیت اما چیز دیگری است. چهایی که از شجریان دفاع کردند صفشان بسیار طولانی تر از صف منتقدینش است. صف مدافعین شجریان تماما ملی اسلامی و چپ سنتی بودند. صف دولتیها و دوم خردادیهها بودند. صف هنرمندان و سلبریتهای نان به نرخ روز خور بودند. در کنار اینها افرادی از انسانهای خوشنام هم حضور داشتند. اما چرا رفقا حمید و ایرج در قبال آنها سکوت کرده اند. در میان راستها از وزیر و وکیل جمهوری اسلامی گرفته تا وزیر و وکیل رژیم شاه و سلطنت تا جمهوری خواه و اسلامی و ملی گرا و بی بی سی و تلویزیونهای من و تو و ایران اینترنشنال و بقیه همه در یک جبهه و در رژه عزا داران و مجیز گوین شجریان بخط شده بودند. چرا یک کلمه در مورد آنها ننوشته اند.

همه این صف طویل را اگر نگاه کنیم و هم جیتی رفقا ایرج و حمید لاقل با بخش "ز او به دار" آنها را اگر دقت کنیم، تنها بخشی از مردم را هم میبینیم که متنفر از جمهوری اسلامی هستند و فرصت را غنیمت شمرده و شعار مرگ بر دیکتاتور دادند و به این بهانه نفرتشان را از رژیم بیان کردند.

این دو رفیق مدعی هستند که منتقدین شجریان از اعتراض مردم نگران شده اند و به همین دلیل به خیل مدافعین او نقد کرده اند. این ادعا چنان بی پایه است که فکر نمیکنم با نشان دادن فاکتهای غیر قابل انکار توان دفاع برایشان بماند. زیرا مدافعین کلاه مخملی شجریان صفشان دهها برابر منتقدین او بود. بالا تر لیست این خیل را نوشتم.

اولین سوال این است چرا این رفقا حرفی و نقدی به صف طویل راستهای پروغرب این خیل عزا دار و ملی اسلامیهایی پیشتر این کارناوال ندارند؟ آیا آن صف را ندیدند و فقط صف دوستان سابق خود را مهم میدانند و این میدانی برای پیروزی این مدافعین شجریان است؟ یا سیاست و دیدگاه سنتی سابقشان چنان با قدرت احیا شده و چنان جایگاهی در ذهنشان پیدا کرده است که خود را با راستها نزدیک و فقط با رفقای سابقشان احساس کینه تیزی میکنند؟

امیدوارم لاقل رفیق حمید متد و تجربه شکست خورده دفاعش از مسیح علینژاد و چهارده امضا را بیش از این ادامه ندهد. نتایج دفاعش از آنها را دیدیم. هنگامیکه آن دو در کنار رضا پهلوی ایستادند مدافعینش حتما حال و روز خوبی نداشته اند. همین یک فاکتور کافی بود که رفیق حمید راه تجربه شده را دوباره امتحان نکند. اما متد برخورد به جنبش سرنگونی هنگامیکه راست روانه باشد و جایگاه طبقات و جنبشهای سیاسی در آن نادیده گرفته شود تکرار این تجارب حتمی است. تا همین حالا موضع سیاسی مسیح و چهارده امضا در مورد رضا پهلوی راهی برای دفاع رفیق حمید از آنها باقی نگذاشته است. ناچار است دعا کند کسی یادش نیاید او مدافع مسیح و چهارده امضا بوده است. بدون شک در مورد شجریان هم نتیجه همین است.

اما دو رفیق از رفقای شاخص از کادرهای جنبش کمونیسم کارگری وقتی وارد این میدان شده و یکی بعد از دیگری حمله به چپ و دفاع از جایگاه یک چهره راست ملی اسلامی را به بهانه اعتراض مردم دستمایه نظریه پردازی خود کرده و ادعاهایی غیر واقعی مطرح کرده اند، دیگر سکوت معنای بدی داشت. زیرا سکوت به معنی تایید اگر نباشد به معنی میدان دادن به تفکری است که مضر به حال کمونیسم و جنبش برابری طلبانه است.

این رفقا نقش شخصیت و چهره های مطرح در جامعه را مستقل از جنبشی که به آن تعلق دارند مورد بحث قرار داده اند. انگار در جامعه نه طبقه ای هست و نه جنبشی و نه جدالی در مورد سیاست و استراتژی این جنبشها. جهان از نظر آنها چنان ژله ای و بی شکل و بی محتوا شده است انگار همه چیز در سطح افکار و مکاتب رقم میخورد و شهروندان هم فقط "مردم" با منافع یکسان.

اگر چه رفیق حمید با جسارت بیشتر از قبل همان راه و روش سابق خود در دفاع از مسیح علینژاد و چهارده امضا را تکرار کرده است. اما ایرج فرزاد قبلا هر سیاستی را دنبال کرده باشد تازگی وارد این میدان شده است.

همین یک نمونه کافی است من به این قناعت برسم که کادرهای کمونیسم کارگری هم در مقابل گرایش ملی اسلامی و سنت چپ سابق متاسفانه واکنش نیستند. این ویروس دیروز فقط حمید را آلوده کرده بود و امروز ایرج را هم آلوده کرده است. معلوم نیست فردا چه کسی را آلوده میکند.

اما تمام استدلال این دو رفیق و مدافعین آنها بر سر این دو جمله پایین است. "مردم فوت شجریان را فرصتی برای تعرض به حکومت یافتند و کسانی فرصتی برای نقد شجریان. این منتقدین جامعه را نمایندگی نمیکنند، برعکس دوری خود از جامعه و بیگانگی خود از مکانیسم های اجتماعی اعتراض را به نمایش میگذارند" او "هنرمندی بود که با حکومت زاویه داشت و مخالفتش همراه با رشد جنبشهای اعتراضی جامعه، مثل بسیاری از چهره ها و افراد عادی دیگر، تندتر و عمیق تر میشد" حمید تقوایی

بنابر این بحث بر سر نقد شجریان در عرصه هنر و موسیقی نیست و من هم سر رشته ای در آن ندارم. تمام بحث این رفقا بر سر جایگاه سیاسی و اجتماعی مخالفت شجریان و زاویه او با رژیم و اعتراض مردم به این بهانه است. بنابر این من تمام ادعاهای دیگر این دو رفیق را نادیده میگیرم و به همین موضع میپردازم.

اینکه کدام چپ منزوی و غیر اجتماعی منظور این رفقا است اگر اغراق نباشد تماما جدانشان با پسرعموهای خودشان است. گویا برتری این رفقا نسبت به رفیق دیروزشان پرونده پیروزی امروز این رفقا را رقم میزند. این حد از

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**

کوروش و فردوسی جلب کرد، تماما نقشی راست و ارتجاعی بازی کرده است. همین سیر تحول را رفیق حمید تحولی همانند مردم "سیر تکاملی از ربنا به مرغ سحر" را به ما نشان میدهد و توصیه میکند تغییرات او را ببینیم. نه تنها ببینیم بلکه بپذیریم!؟

در حالیکه زاویه شجریان با جمهوری اسلامی همین حد بوده که او توصیف کرده است. او حتی به اندازه کروی و منتظری و محمود دولت آبادی و شهلا شرکت و شیرین عبادی و... با جمهوری اسلامی زاویه نداشت. این حد از زاویه داشتن و دفاع رفیق حمید از او قاعدتا باید شامل حال محمود دولت آبادی و شهرام ناظری و نصیری و مشایخی و گلشیری و رئیس دانا و گنجی و سازگارا و شیرین عبادی و .... هم میشد یا بشود.

وقتی که انقلاب "همگانی" تعریف بشود و فقط نقد اپوزیسیون چپ مجاز و افشا و نقد اپوزیسیون راست، مکروه، و فقط محدود به موارد خاص بشود، همین سیاست از خروجی آن بیرون میزند.

این مباحث را با دوره ای مقایسه کنید که جلو کنسرت‌های شجریان تظاهرات گذاشته میشد و در استکهلم و آلمان و... همین حزب کمونیست کارگری شجریان را به عنوان سفیر فرهنگی خاتمی و جمهوری اسلامی معرفی میکرد و در نقد او افشاگری میکرد.

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه،  
هر دو جانشوزند اما این کجا و آن کجا

محمد آسنگران ۱۸ اکتبر ۲۰۲۰

. امروز به شجریان رسیده است فردا نگرانم به راست تر از شجریان که "زاویه اش با رژیم"، این چنین او را محبوب دل کرده است برسد. بد تر از این امیدوارم این حکم فکر نشده و سطحی، مسبوق به سابق نشود. زیرا همین حد از مردم چه بسا بیشتر، در مراسم مرگ منتظری و رفسنجانی هم با همین شعار مرگ بر دیکتاتور حضور پیدا کردند. شاید بگویند آنها حکومتی بودند و جنایت کار، اما این رفقا به خیابان آمدن مردم بعد از مرگ پاشایی خواننده جوان ایرانی را چگونه توضیح میدهند؟ آنجا هم دیدیم که مرگ بر دیکتاتور سر دادند و آواز خواندند. آیا پاسخی به این دارند؟

واضح است که تمام استدلال این رفقا زیادی بی پایه و بی ریشه است. با همین چند مثال فکر کنم هر منتقدی میتواند پنبه کل استدلال آنها را بزند. رفیق حمید نوشته است نقد شجریان به این دلیل بوده است که مردم به بهانه فوت شجریان به خیابان آمده و مرگ بر دیکتاتور گفته اند منتقدین از اعتراض مردم ناراحت شده اند و... این نوع استدلال زیاده از حد عامیانه و دور از واقعیت و بی پایه است. زیرا در میان منتقدین اولین کسی که دیدم نقد دندان گیری نوشت بصیر نصیبی بود. کسی که از تمام اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی دفاع کرده و خوشحال شده است. با هیچ جریان چپی هم نبوده است. چپهای مورد نقد حمید و ایرج هم هر نقدی به آنها داشته باشیم در سرنگونی طلب بودنشان شکی نیست. پس چرا این اغراق گویی و گزافه گویی وارد ادبیات سیاسی میشود. چرا در کنار این ادعاهای غیر واقعی یک کلمه از مدافعین کلاه مخملی شجریان حرف نمیزنند؟ چرا حتی از مدافعین شاخص و مرتجع و حتی افراد حکومتی مدافع او چیزی نمیگویند.

جالب این است صف نگرانها از اعتراض مردم و حتی صف سرکوبگران اعتراض مردم در میان همان مدافعین شجریان هستند. اما چرا این رفقای ما در این موارد ساکتند؟

از نظر من فقط یک دلیل میتواند درست باشد آنهم این رفقا با حمله به چپها بویژه چپهای صف کمونیسم کارگری فکر میکنند با چراغ سبز نشان دادن به راستها جنبش سرنگونی طلبی را تقویت میکنند. شاید هم فکر میکنند حمله به چپها آنها را محبوب دل راستها خواهد کرد. ظاهرا همراهی با راستهای "زاویه داری" مانند شجریان و مسیح و چهارده امضا و... تنها راه اجتماعی شدنشان است. عاقبت خوبی نیست. اما واقعیت تلخی است.

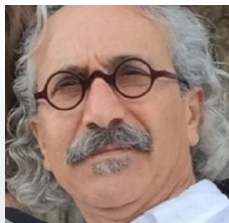
در پایان لازم میدانم کوتاه و مختصر نکاتی را تاکید کنم که هر شخصیت هنری یا سیاسی و اجتماعی و هر جنبش و اعتراض و مبارزه ای در جامعه رنگ و بوی طبقات و جنبشهای سیاسی آن جامعه را با خود دارد. شجریان از روزی که با رهبر جمهوری اسلامی بیعت کرد و تیتر روزنامه ها شد، از روزی که سرودش در مورد خمینی و نهایتا ربنا و همراهی و همدلی اش با جهتی که آنهاگران و سرودهایش پیشتاز آن بود، تا روزی که بر سر سهمش از صدا و سیما و نه سهم مردم و زنان و بقیه هنرمندان و... بلکه سهم خودش دلگیر شد، تا روزی که مرگ بر دیکتاتور گفت و شال سبز نشان داد و تا روزی که توجه مردم را به



<http://jahantelegraf.com/>  
<https://t.me/nashriyeporsesh>  
<https://www.instagram.com/p/CDeAfVhhwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>  
<https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

**کانون مباحث کمونیسم کارگری**

**آزادی، برابری، حکومت کارگری!**



## مرگ شجریان، همنوازی ارکستر اپوزیسیون راست!

### گفتگو با علی جوادی

علی جوادی: شجریان همانطور که دوستدارانش میگویند، "استاد" موسیقی سنتی ایرانی بود. او در کار خودش وارد بود. دستگامها و گوشه های موسیقی سنتی را به خوبی میشناخت و بر آن تسلط داشت. تبحر خاصی هم در این چهارچوب داشت. مساله اما بر سر ارزیابی از این نوع موسیقی و نقش و جایگاه فرهنگی و اجتماعی این سنت فرهنگی است.

من موسیقی سنتی ایران را کلا عقب مانده، واپسگرا، کهنه پرست، اسلام زده و اساسا پدیده ای مردانه و کلاه مخملی میدانم. جلال آل احمد و علی شریعتی همزاد ادبی شجریان و سبک کارش هستند. ضدیت با مدرنیسم و نو آوری هنری، ضدیت با تحولات عظیم هنری و مقابله با بروز و شکل گیری سبک های هنری جدید ویژگی این سبک موسیقی و پرچمدارانش است. این سبک موسیقی گذشته پرست و ارتجاعی است. تکراری و خسته کننده و ملال آور است. شاد و امروزی و تکان دهنده نیست. غم زده و تخریبگر روح و روان خلاق و پویا است.

این موسیقی در دوران قاجار و به دستور امیرکبیر گردآوری شد. موسیقی آن دوران را طبقه بندی و تدوین کردند. دستگامهای هفت گانه و یا دوازده گانه و پنج گوشه را برای اجرای آن با تار و سه تار و کمانچه آماده کردند. از آن تاریخ تاکنون، هر نوع کاری باید در یکی از این دستگامها و با این گوشه ها ارائه شود. آواز خوانی عنصر اصلی این نوع از موسیقی است. پس از مقداری دلی دلی و چهارمضراب با آواز و تصنیف و چه چه دنبال میشود. و این روده سر دراز دارد.

این موسیقی ضد تغییر است. اصلاح پذیر نیست. خارج از ردیف خوانی در این سنت با مجازات سنگین کاهنان این سنت عقب مانده مواجه میشود. زمان بسیاری از دوران شکل گیری این مجموعه موسیقی گذشته است. تحولات عظیمی در تمامی عرصه ها و از جمله در عرصه هنری صورت گرفته است. اما موسیقی سنتی همچنان سر جالیز و در ده مانده و لوجوانه حاضر به تکان خوردن نیست.

از طرف دیگر این سنت موسیقی همواره از سوبسید دولتی برخوردار بوده است. بقاء تاکنونی خود را مدیون اختناق آریامهری و استبداد سیاه اسلامی است.

پرسیده اید ارزیابی تان از شجریان چیست؟ شجریان به لحاظ سیاسی و اجتماعی به سنت و جنبش ارتجاعی ملی - اسلامی تعلق داشت. کارش مجموعه ای از قاری خوانی و تعداد زیادی آلبوم در موسیقی سنتی است. در کنار و همدم چهره های هنری و سیاسی توده ای مانند لطفی و کسرایی و ابتهاج بود. تعلق اش به این جنبش بود. تغییراتش هم همگام و متناظر با تغییرات این جنبش بود. در ابتدای "انقلاب ۵۷" تماما در کنار رژیم بود. دسته جمعی با خمینی بیعت کردند. در دهه شصت، در دورانی که گورهای دسته جمعی و چوبه های دار را بر پا کردند، صدایش، صدای رژیم بود. در مرگ

هنری خواننده و یا فضای سیاسی کشور در این ارزیابی مهم است؟

علی جوادی: ایران جامعه ای عمیقاً سیاسی است. هر رویداد و تحول اجتماعی میتواند به يك عرصه تقابل و کشمکش اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. از پیروزی در يك مسابقه فوتبالی گرفته تا فوت هنرمند و چهره ای اجتماعی، بهانه ای برای ابراز وجود و تعرض به رژیم اسلامی است. این ویژگی جامعه ای در حال دگرگونی و تغییر و تحول است. جوش و خروش جامعه را ما فقط در مبارزات کارگری، در مبارزه علیه فقر و فلاکت و یا در اعتراض علیه بی حقوقی زن و حجاب اسلامی و نابرابری اجتماعی و یا تلاش برای خلاصی فرهنگی و ضدیت با قوانین و سنتهای کثیف اسلامی و یا در شورشهای شهری مشاهده نمیکنیم. این رویدادها، فورانهای اجتماعی و اعتراضی در جامعه ای در آستانه يك تغییر و تحول عظیم است. مردم حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده اند، عملاً دست به کار به زیر کشیدن رژیم اسلام و سرمایه هستند. خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ گوشه هایی از این تحول عظیم اجتماعی بودند. هر بهانه ای میتواند به مجرای برای اعتراض توده ای تبدیل شود. فضای سیاسی جامعه نقش اساسی و تعیین کننده ای در شکل دهی به این اعتراضات دارد.

مکان هنری و سیاسی فرد در این واکنش و عکس العملها چه نقشی دارد؟ مسلماً جایگاه هنری و سیاسی فرد فاکتوری در چگونگی واکنش اعتراضی مردم است. اما واکنش مردم بر حسابگری روشنی در جدال برای سرنگونی رژیم اسلامی استوار است. توازن قوای سیاسی يك عامل تعیین کننده در این حسابگری است. به این معنا اگر يك خواننده رادیکال، چپ و آزادیخواه در این شرایط فوت کرده بود، الزاماً با همین عکس العمل مواجه نمیشدیم. این واکنش بهیچوجه نشان عدم محبوبیت و یا عدم اعتبار سیاسی آن فرد در جامعه نیست. مساله به میزان معینی به توازن قوای سیاسی در جامعه و اینکه این شرایط چه امکانی برای ابراز وجود سیاسی و اعتراضی گسترده را میدهد، برمیگردد.

شجریان بهانه يك اعتراض بود، هدف کل نظام است. همانطور که موسوی بهانه بود. این ویژگی واکنش اعتراضی در پس فوت شجریان بود. این جنبش سالهاست که ابراز وجود کرده است. اما سیاستی که تلاش میکند اعتراضات موجود را ناشی از و به اعتبار جایگاه سیاسی شجریان مطرح کند، عملاً پرچم يك سیاست ملی - اسلامی را در دست گرفته است.

پرش: ارزیابی شما از شجریان و نوع موسیقی ای که ارائه میکرد، چیست؟

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

کاندید فرداش هم چندان روشن نیست. اما جامعه ای که میخواهد آزاد و رها باشد. در پی بزیر کشیدن نماد اسلام و اسلامیت و رژیم اسلامی است، تمامی این تلاشها را به باد خواهد سپرد.

پرش: در میان مطالب طیف چپ، نوشته حمید تقوایی تعجب بسیاری را برانگیخت. قبل از آنکه به موارد ریزتر مقاله بپردازیم میخواهم بپرسم اگر نام حمید تقوایی را از بالای آن مقاله بردارید و آنرا بخوانید، حدس میزدید که این مطلب متعلق به کدام طیف اپوزیسیون است؟

علی جوادی: اگر حقیقت گویی مستوجب لعن و نفرین و عقوبت سیاسی نباشد، باید بگویم این سیاستها بیانگر تعلق به جناح چپ جنبش ملی - اسلامی و یا جناح چپ جنبش ناسیونالیسم عظم طلب ایرانی است. به عبارت دقیقتر در فصل مشترک این دو جنبش ارتجاعی قرار دارد. همانطور که مردم به بهانه درگذشت شجریان به رژیم اسلامی تعرض کردند، ایشان هم به بهانه اعتراض مردم به بخشهایی از چپ و کمونیسم کارگری تعرض کرده و به تمجید از جایگاه سیاسی شجریان و توجیه راست روی و کرنش خود در قبال اپوزیسیون راست پرداخته است.

این سیاست ادامه همان سیاستی است که ایشان در اعتراضات ۸۸ پرچمدارش بود. در آن زمان رسماً اعلام کردند که موسوی تا زمانیکه علیه خامنه ای قرار دارد در کنار مردم است؟! این عین سیاست ایشان در آن دوران بود. اعتراضات مردم را بهانه و توجیه گر سیاست راست خود قرار دادند. همین نگرش مبنای دفاع ایشان از بیانه راست ۱۴ نفر و سیاست پروغری و راست مسیح علیزاد و تعرض به دانشجویانی بود که در ۱۶ آذر در عین حال در قبال مجاهد و پهلوی ابراز وجود کرده بودند.

پرش: حمید تقوایی میگوید: "این برآمد اعتراضی جامعه - در خیابانها و در مدیای اجتماعی- بدنبال فوت شجریان اولین نکته در مخالفت من با این نوع منتقدین او است. تا زمانی که شجریان زنده بود این دوستان کلمه ای در نقد هنری و یا سیاسی او بر قلم نیاورده بودند. اما به مجرد درگذشتش خود را موظف دیدند او را به نقد بکشند. آیا جز این است که آنچه آنان را به این صرافت انداخته اعتراض خیابانی چندین هزار نفره مردم علیه دیکتاتور است؟ ظاهراً دوستان نگران آن هستند که مردم یک سازشکار با رژیم را با مخالف رژیم اشتباه گرفته باشند! میخواهند به مردم بگویند شجریان ضد دیکتاتور نبود، به خانه تان برگردید" علی جوادی شما که به شجریان و هنرش نقد دارید، آیا از آمدن مردم به خیابان نگران شدید؟ فراخوان خانه نشینی میدهید؟

علی جوادی: "عمیق" و دیدنی است؟ باور نکردنی است! من نمیدانم کدام جریان سیاسی مطرحی فراخوان خانه نشینی به مردم داده است؟ شاید هم با شبی روبرو هستیم که رفیق ما برای توجیه سیاست خود به آن نیازمند است. اما همانطور که اشاره کردم مردم به بهانه مرگ شجریان به خیابان ریختند. علیه رژیم شعار دادند. علیه صدا و سیما شعار دادند. بعضاً همان شعارهایی را تکرار کردند که در اعتراضات گذشته شاهد آن بودیم. این مردم حق داشتند که هر جور که میخواهند به این مساله واکنش نشان دهند. اما همانطور که حضورشان در دوم خرداد اساساً به معنای تایید خاتمی نبود. همانطور که اعتراضاتشان در ۸۸ اساساً نشان تایید موسوی نبود. در این مورد هم چنین نبود. این مکانیسم اعتراضات توده ای در شرایط مختق و استبدادی در ایران کنونی است. بهانه های گوناگون

خیمینی سوگوار شد. با خامنه ای بیعت کرد. در دهه هفتاد در کنار رفسنجانی و جناح او قرار داشت. در دوران خاتمی سفیر هنری او به خارج از کشور بود. در دهه هشتاد در کنار موسوی و جنبش سبز بود. در اواخر عمر و با تشدید کشمکش های درونی رژیم مورد بی مهری پسر عموهای خود قرار گرفت و بعضاً به موضع اپوزیسیونی پرتاب شد. اما این موضع آخری نه قائم به ذات بلکه ناشی از آنچه این جماعت "انحصارطلبی" جناح حاکم میدانند، بود.

پرش: اجازه بدهید به ارزیابی موضعی که در این چند روز از جانب نیروها و شخصیتهای مختلف در باره شجریان اتخاذ شده، بپردازیم. جریانات راست عمدتاً بعنوان "شخصیت ملی" و "نماد ملی" از او یاد کردند. حتی گفته شده که شجریان طرحی را برای "گذار از جمهوری اسلامی" نزد یکی از شخصیتهای اپوزیسیون به امانت گذاشته تا پس از مرگش منتشر شود. این تلاش جریانات راست برای "نماد" سازی از شجریان را چگونه ارزیابی میکنید؟

علی جوادی: يك تلاش ارتجاعی برای تزریق ناسیونالیسم و سنتهای عقب مانده این جنبش به تحولات جاری در جامعه! افلاکشان را به نمایش میگذارند. فاقد يك سیاست روشن و مقبول برای آینده ایران هستند، نتیجتاً به هر پدیده ای متوسل میشوند. میخواهند از احساسات و عواطفی که در پس فوت يك شخصیت هنری ایجاد شده و از بهانه ای که مردم در این راستا برای تعرض به رژیم اسلامی پیدا کرده اند، از این نماد، کلاهی برای خود و جنبش شان بدوزند و از قرار ما باید تا اطلاع ثانوی در "اضطراب و هیجان" ناشی از رونمایی شدن از این "قانون اساسی" و طرح شجریان برای "گذار از جمهوری اسلامی" باشیم. گویا این طرح قرار است آب را به شراب و مس را به طلا تبدیل کند.

اجازه دهید چند کلمه هم در باره مفهوم "گذار از جمهوری اسلامی" بگویم. گذار از "جمهوری اسلامی" نام دیگری برای سرنگونی کلیت حکومت اسلامی نیست. بیانگر يك پروسه انقلابی برای سرنگونی رژیم نیست. همانطور که قید شده، يك "گذار" مد نظر است. پروسه ای که از قرار بخشهایی از خود حکومت اسلامی نیز عنصر شریک در این پروسه "گذار" هستند. ببینید اگر در سیاست اصلاح طلبی حکومتی، جناحی از خود رژیم از قرار پرچمدار تغییر خودش بود، در این پروسه از قرار بخشی از رژیم با سازش با جریانات دیگری خارج از رژیم مشترکاً پرچمدار تغییر و تحول رژیم و نهایتاً تبدیل آن به پدیده دیگری هستند که دیگر "جمهوری اسلامی" نیست. يك هدف این پروسه، جلوگیری از دخالت مستقیم مردم انقلابی برای تعیین تکلیف با رژیم اسلامی و یا در صورت عدم امکان، کنترل و مهار کردن میزان دخالت مردم در این پروسه است. پرچمداران این سیاست زمانی به این صرافت افتاده اند که خیزشهای شهری در دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ را دیده اند. پروژه "گذار" آلترناتیوی در مقابل خیزش و قیام انقلابی مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی است.

این "نماد ملی" هم پدیده جالبی است. يك روز شاهزاده ای از تاج و تخت افتاده سمبل اش است، روز دیگری شجریان،

**نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!**

پرش: در همان نوشته حمید تقوایی (پیامدهای در گذشت شجریان) گفته شده که شجریان با رژیم اسلامی زاویه داشته اما: "اما برای بعضی از نیروهای چپ زاویه با رژیم اگر کمتر از صد و هشتاد درجه باشد باید بحساب سازش گذاشته شود. از نظر آنان افراد و هنرمندان و سلبریتی ها یا باید از همان روز اول علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی باشند و یا باید نقد و افشا بشوند. حتی اگر کسی امروز موضعی ضد حکومتی دارد باید مواضع پرو حکومتی دیروزش را به رخ کشید که دیگر جرات نکند علیه حکومت حرفی بزند و موضعی بگیرد! این متد احزاب سیاسی نیست، روش فرقه هائی است که امرشان نه جامعه و مکانیسم واقعی حرکت‌های اعتراضی اجتماعی بلکه رادیکال نمائی در میان رفقای خودشان و فرقه بغل دستی شان است" آیا نقطه عزیمت شما در ارزیابی از پدیده هائی مانند شجریان بگونه ای است که حمید تقوایی میگوید؟

علی جوادی: معلوم نیست با این سیاست چرا نباید امثال اکبر گنجی را روی سر گذاشت و حلوا حلوا کرد؟ چرا نباید محسن سازگارا، محتبی واحدی و محسن مخملباف و عطاالله مهاجرانی را به به و چه چه کرد؟ اینها جملگی کسانی هستند که زمانی یا در ارگانهای رژیم و یا در حاشیه آن بودند اما مجموعا مورد غضب رژیم واقع شدند. واقعیت این است که مخالفت و ضدیت با رژیم اسلامی تنها معیار و شاخص قضاوت و ارزیابی نیست، شرط لازم و ضروری است، اما شرط کافی نیست. سؤال حیاتی این است که الان کجا ایستاده اند. به کدام جنبش اجتماعی تعلق دارند.

ببینید شخصیت‌های هنری و اجتماعی را دیوار چینی از جامعه و جنبشهای اجتماعی مجزا نکرده است. در کائنات دیگری هم سیر و سیاحت نمیکنند. این شخصیتها را نیز باید مانند تمامی چهره های جامعه بر مبنای تعلق جنبشی و سیاسی شان مورد ارزیابی و قضاوت قرار داد. ما دو استاندارد نداریم. يك استاندارد برای افراد سیاسی و حزبی و استاندارد دیگری برای هنرمندان. بعلاوه جامعه در برگیرنده توده خام و بی شکل و شمایی نیست. بستر تحرك و کشمکش جنبشهای اجتماعی است. شجریان فراخوان هیچ اعتراضی را نداده بود. پرچمدار هیچ اعتراضی هم نبود. يك بار در طول حیاتش به محرومیت زنان از موسیقی حتی گله نکرد. اما مرگش بهانه ای به دست مردم برای اعتراض داد. مردم در مرگ ایشان يك تو دهنی به رژیم اسلامی زدند.

اما انسانها نظراتشان تغییر میکند. جابجا میشوند. از این جنبش به آن جنبش می روند. این نقل مکانها تماما قابل فهم است. سؤال کلیدی در هر زمان اما جایگاه اجتماعی و تعلق جنبشی آنها است. امروزه جنبش ملی - اسلامی در حال تجزیه و تلاشی است. تکه پاره های این جنبش بعضا پس از عمری حمایت مشروط و غیر مشروط از رژیم اسلامی به مخالفت با آن برخاسته اند. این مخالفت با رژیم اسلامی اساسا ناشی از سیاستهای قائم به ذات این جنبش نیست. ناچارا و علیرغم میل خود به این موقعیت رانده شده اند. من شخصا دست هر کسی را که امروزه خود را مدافع و فعال واقعی جنبش کمونیسم کارگری میدانم، مستقل از تعلق جنبشی گذشته اش (جنبش ملی - اسلامی یا جنبش ناسیونالیسم پرو غربی) میفشارم. تاثیر گذاری بر انسانها يك رکن تلاش روزمره ماست. اما کسی که تا دیروز بخشی از مدافعان رژیم اسلامی بوده، امروزه به جغرافیایی جنبش راست پرو غربی نقل مکان کرده و از موضع این جنبش ضد

بعضا زمینه ساز شکل گیری حرکت‌های اعتراضی توده ای میشوند.

اما در شرایطی که جریانات ملی - اسلامی تلاش کردند این حرکت را منطبق بر سیاستها و تمایلات اجتماعی شجریان و جنبش سیاسی ای که ایشان به آن تعلق داشت قرار دهند، ما هم محق ایم در مقابل چنین تلاشهایی بایستیم. می بایست در مقابلش بایستیم. مایی که عمری را در نقد جنبش ملی - اسلامی و پوپولیسم صرف کرده ایم. مایی که يك رکن فعالیت سیاسی مان نقد و افشاء جریانات راست و جلوگیری از گسترش نفوذ سیاسی این جریانات در جامعه است. مایی که در هر تحرك اجتماعی تلاش میکنیم رابطه خودمان را با مردم تحکیم و تقویت کنیم. ببینید جنبش ما با راست روی و دنباله روی از "توده ها" به رهبر اعتراضات توده ای تبدیل نمیشود، برعکس به مقام دنباله جریانات راست و ارتجاعی تنزل می کند. به قول منصور حکمت ما را به شاگرد شوفر این جنبشها تبدیل میکند.

چند سؤال: آیا ما در دوم خرداد از خاتمی و پروژه اش دفاع کردیم؟ آیا ما مجاز نبودیم سازشکاری امثال موسوی و کروبی و پروژه شان را نقد و افشاء کنیم؟ آیا ما نمی بایست آن بخش از مردم معترض را از زیر پرچم این جریانات بیرون بکشیم و به گرد شعارها و مطالبات جنبش خودمان بسیج کنیم؟ آیا پروژه سیاسی این جریانات را نمی بایست عمیقا و همه جانبه نقد کرد؟ آیا ما اشتباه کردیم خاتمی را نقد کردیم؟ این سیاست حمید تقوایی همانطور که در سال ۸۸ حزب را در کنار موسوی قرار داد، این بار هم ما را در کنار جریانات راست و ملی - اسلامی قرار میدهد.

اما مساله فقط بر سر ارزیابی غلط از نقش و جایگاه يك فرد در جامعه نیست. این سیاست بروز جدید يك متد و روش سیاسی است. ماهیت آن روشن است. پوپولیسم دیگر نام مناسبی برای آن نیست. آنچه در این میان ما شاهدش هستیم ادامه سیاست "با موسوی کشتی نمیگیریم"، با "رضا پهلوی کشتی نمیگیریم" و "اپوزیسیون اپوزیسیون نمیشویم"، است. با این تفاوت که این متد اکنون به جای کشتی نگرافتن با موسوی و رضا پهلوی به عصای دست سیاست دفاع از جایگاه سیاسی شجریان و جنبش ملی - اسلامی تبدیل شده است. این متد عمیقا راست و مخرب است.

از طرف دیگر نقد هنری و فرهنگی اقدامی فردی است. هیچ محدودیت زمان و مکانی هم بر آن حاکم نیست. کار حزب هم نیست. حزبیت کمونیسم کارگری سیاست تائید و یا رد تلاشهای فرهنگی و هنری را ندارد. ما از آزادی تمامی اشکال هنری دفاع میکنیم. در عین حال بمثابة فرد من نوعی طرفدار و پرچمدار هنر پیشرو و آوانگارد و مدرن هستم.

بعلاوه ما مجازیم در هر شرایطی که راست جامعه به دنبال بت سازی است، به دنبال ایجاد سمبل های جدید برای پروژه های ارتجاعی خود است، این تلاشها را نقد و افشاء کنیم. ما میتوانیم هم از حقانیت اعتراض مردم دفاع کنیم و هم منتقد سیاستهای جریانات راست و ارتجاعی باشیم. این دو غیر قابل جمع نیستند. هنوز میشود هم آدامس جوید و هم دوچرخه سواری کرد!

جاودانه تحول و سیر "تکاملی" شجریان است. برآستی چند دهه باید به عقب برگشت که چنین سنتی را مبنای پیشرو و امروزی بودن قلمداد کرد. مرغ سحر کشمکش دوران پیشا سرمایه داری جامعه ایران را منعکس میکند. هیچ نشانی از کشمکشها و جدالهای موجود در جامعه سرمایه داری معاصر ایران را نه در خود دارد و نه میتوانست داشته باشد. تکرار خسته کنند مفاهیم و رویاهای دوران جنبش مشروطه صرفا تلاش برای عقب کشاندن استانداردها و معیارهای قضاوت و جوهر تلاش های اجتماعی در شرایط کنونی است. جنبش مشروطه تلاشی برای دگرگونی بورژوازی جامعه و ورود به عصر سرمایه داری بود. این تحول اکنون صورت گرفته است. مساله ما بر سر دگرگونی کارگری - سوسیالیستی جامعه، یک انقلاب کارگری است. اگر کسی میخواهد به دنبال موسیقی مدرن و خلاق و آوانگارد امروزی بگردد باید به دنیای زیر زمینی در موسیقی ایران سری بزند.

شجریان سمبل يك سنت عقب مانده و واپسگرا در موسیقی بود. به شدت انحصار طلب و خودخواه بود. فغان سایر گرایشها در موسیقی از دست ایشان و سنت شان بالاست. اگر امتیازات استبداد آریماهای و استبداد مذهبی و سوبسید این جریانات نبود، این موسیقی جای چندانی در موسیقی جامعه پیدا نمیکرد. موقعیت کنونی اش محصول اختناق و سنتهای اسلامی است. دوران ما دوران موسیقی رپ، موسیقی راک و گسترش عظیم خلاقیت های هنری چه در سبک و چه در کلام و چه در ابزار و تکنولوژی و ادوات موسیقی است. راستی، ربا برخلاف ادعای رفیقمان "ترانه" نیست، مناجات و دعا است. کثیف است. برگرفته از چهار سوره قرآن است. التماس و درخواست از خدای اسلام، که فرمانده کشتار کافران است، برای بخشش و ترحم و هدایت است. از جنس فریادهای الله اکبر است که امروز با آن سر میبرند و قتل عام میکنند.

رژیم شده است، خود يك سوژه نقد من است. همانطور که نیروهای خود این جنبش مورد نقد روزمره ما هستند. اما این ارزیابی شامل شجریان نمیشود. شجریان يك چهره جنبش ملی - اسلامی بود. تا آخر عمر هم يك چهره جنبش ملی - اسلامی باقی ماند. تغییری نکرد. چه آن زمانی که از خمینی دفاع میکرد و چه آن زمان که از موسوی دفاع میکرد و مرگ بر دیکتاتور گفت! آنچه تغییر کرده است، رفیق ماست که سیاست امروزش بر مبنای سازش و امتیاز دادن به این نیروهای راست استوار شده است.

پروش: در همان نوشته میخوانیم که: "در ارزیابی هنری شجریان نیز باید همین متد را بکار برد. او هم ربا را خوانده است و هم مرغ سحر ناله سرکن را. و روشن است که این دو از نظر مضمون و حتی سابقه آهنگ و ترانه با یکدیگر متفاوت هستند. یکی در انقلاب مشروطه ریشه دارد و دیگری در تجربه قرائت قرآن! روشن است که نمیتوان تنها یکی از آنها را مبنای ارزیابی هنری شجریان قرار داد. مهم اینست که او در ادامه فعالیت هنریش بیشتر و بیشتر به سوی "مرغ سحر" سیر کرد." علی جوادی بنظر شما پس از دو مقاله مهم منصور حکمت در باره هنر و جامعه هنری ایران یعنی آل احمد های پلاستیکی و نامه در باره مرگ شاملو، دفاع از "مرغ سحر" یک عقبگرد عظیم در این زمینه نیست؟

علی جوادی: عقبگرد بیان گویایی برای این سیاست نیست، چرخش و ضدیت با این سیاستها بیان واقعی تری هستند. ضدیت با سیاستها و فرهنگ آوانگارد و پیشرویی که این حزب در دوران منصور حکمت پرچمدار آن بود.

اجازه دهید به چند نکته اشاره کنم. بر خلاف تصویری که حمید تقوایی ارائه میدهد، شجریان هیچگاه "تحول" پیدا نکرد، تغییر چندانی هم نکرد. هم مناجات ربا و هم ترانه مرغ سحر و هم سرود ایران سرای من، و هم تفنگت را زمین بگذار، تماما در چهارچوب جنبش ملی - اسلامی قرار میگیرند. این جنبش ملی - اسلامی است. شجریان همه این سایه روشنها را دارا بود. تاریخ این جنبش تمام این دقایق را در خود دارد. شجریان بنا به درخواست خودش با دعای ربا در آرامگاه فردوسی در طوس به خاک سپرده شد. پیش از آن نیز برخی از سران رژیم اسلامی بر جسدش در بهشت زهرا نماز خواندند. شجریان هیچگاه به ربا پشت نکرد. حتی زمانیکه به رادیو و تلویزیون اعتراض کرد که از آهنگ هایش استفاده نکنند، اما ربا را نظر به اینکه برای افطار "مردم" خوانده بود، مستثنی کرد.

برآستی این چه سنتی هنری است که از اعضای کابینه روحانی تا فرح پهلوی و مسعود رجوی و عبدالکریم سروش در يك صف واحد در تمجید از آن به خط شده اند؟ پرونده سازی جعلی برای شجریان يك رکن دفاع از نقش و جایگاه سیاسی این چهره ملی - اسلامی توسط این نیروها در شرایط کنونی است. ناسیونالیسم راست و عظمت طلب هم بعضا بر همین "تغییر و تحولات" دست میگذارند. يك سؤال، شجریان به سمت کدام جنبش اجتماعی تغییر و تحول پیدا کرد؟

اما در این ارزیابی از قرار اجرای "مرغ سحر" نشان

**نه به فقر، نه به تبعیض،  
مرگ بر جمهوری اسلامی!  
زندانی سیاسی آزاد باید گردد!  
زنده یاد شوراها! شوراهاى محلات ایجاد باید گردد!**

**kanoonmabahas@gmail.com**



کانون مباحث کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انضاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و منافع آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش در نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، دعوتی از برای مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبنی است.

**کانون مباحث کمونیسم کارگری**

برنامه یک دنیای بهتر

kanoonmabahas@gmail.com

**اساسی سوسیالیسم، انسان است!**



## سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

(بخش دوم)

منصور حکمت

مبنای هویت کمونیستی خود، و با اتکاء به تعاریف روشنی که از کار روتین حزبی بدست داده شده بود، فعالیت جاری خود را در وجوه مختلف به پیش ببرد. همه حوزه ها مستقیماً توسط بالاترین مرجع سازماندهی در حزب هدایت شوند. رهبری حزب میبایست از طریق صدای حزب کمونیست ایران و نشریات حزب امر تبلیغ و ترویج سراسری و هدایت حوزه های حزبی را به انجام برساند.

جمع‌بندی جامع دستاوردها و نقاط قدرت و ضعف کار سازماندهی ما در چند سال گذشته باید در فرصت دیگری مسقلاً ارائه بشود. اینجا همینقدر میتوانیم اشاره کنیم که سیاست سازماندهی ما در رابطه با اهداف معینی که تعقیب میکرد در مجموع موفقیت آمیز بود. حوزه ها و شبکه های متعددی از کارگران و انقلابیون کمونیست در محلات کارگری و کارخانجات بوجود آمد. رابطه مستقیم و سازمانی حزب با بخش های مختلفی از طبقه کارگر برقرار شد و بسط یافت. در صفوف حزب طیف قابل توجهی از فعالین و کارگران کمونیست بوجود آمد که از قدرت تشخیص، اعتماد به نفس و توانایی عملی و سیاسی کافی برای پیشبرد مستقلاً کار حزبی در عرصه فعالیت خود برخوردارند. بافت غالب تشکلهای حزبی ای که از درون این پروسه شکل گرفتند، کارگری است. به این فعالیت مستقیم سازمانی، باید سازمانیابی و آرایش مبارزاتی ای را که گروه ها و محافل مختلف کارگری به ابتکار خود، حول مواضع حزب و تحت هدایت عمومی صدای حزب کمونیست، بخود گرفته اند، افزود. بعلاوه، در مجموع ادامه کاری حوزه ها، استحکام امنیتی آنها در شرایط دشوار سه سال گذشته رضایت بخش بوده است.

در مورد اشکالات و نواقص کار نیز به تفصیل میتوان صحبت کرد. جای این هم طبعاً اینجا نیست. با این همه از آنجا که نواقص کار تاکنونی ما سرنخ هائی برای درک اقدامات و اولویت های ما در دوره آتی بدست میدهد، روی این موضوع مکتب بیشتری میکنیم. اشکالات کار ما در عرصه سازماندهی را میتوان در کلی ترین سطح به دو دسته تقسیم کرد. اول، اشکالات ناشی از نحوه اجرای سیاست سازماندهی حزب، تا همان حدی که این سیاست و نکات گری و سایه روشن های آن معلوم و تعریف شده بود. دوم اشکالات ناشی از ابهامات و کمبودهای موجود در خود سیاست سازماندهی ما، و یا نواقص موجود در شیوه فرمولبندی و عرضه این سیاست.

در مورد اشکالات نوع اول، یعنی اشکالات اجرایی، به ذکر نمونه هائی اکتفا میکنیم. در سیاست سازماندهی ما جای مهمی به امر گسترش طیف کارگران دوستدار حزب، کارگران کمونیست، و سازماندهی آنها در اشکال متنوع اختصاص داده شده بود. در عمل این وظیفه در قیاس با سازماندهی حوزه ها و شبکه های کارگری

بازسازی تشکیلاتهای شهرها بود. ما در این کار دو ملاحظه اساسی داشتیم. اولاً، سیاست سازماندهی ما میبایست متکی بر اصولی میبود که در نقد سبک کار خرده بورژوائی به آن رسیده بودیم، و ثانیاً، تشکیلاتهای ما میبایست به نحوی سازمان مییافتند که بتوانند در شرایط امنیتی فوق العاده نامناسب و در جو سرکوب پلیسی ادامه کاری خود را حفظ کنند. اصول سبک کار کمونیستی، تا آن حد که توانسته بودیم آنرا تدقیق کنیم، برخی از خطوط اساسی سازماندهی ما را معین میکرد. در درجه اول هدف ما راه انداختن تشکیلاتهای کارگری بود. مساله ما راه انداختن تشکیلاتهای "هوداری" و دانش موزی، "جوخه های رزمی" و هسته های پخش اعلامیه و تراکت و غیره نبود.

هدف ما سازماندهی کارگران کمونیست و متحد کردن آنان در حزب کمونیست بود. هدف ما ایجاد و تحکیم پایه های حزب در درون کارگران بود. حوزه های حزبی در محل زیست و کار، حوزه هائی که میبایست توسط شبکه هائی از محافل کارگران کمونیست دوستدار حزب احاطه شوند، شکل اصلی و محوری سازماندهی ما در شهرها تعریف شد. بعلاوه، با تعریف و توضیح کار روتین کمونیستی در درون طبقه کارگر، کاری که هر سلول پایه کمونیستی میتوانست و میبایست در محیط بلافصل پیرامون خود به پیش ببرد، کوشیدیم تا هم به گسترش و افزایش سریع تعداد حوزه های مرتبط با حزب کمک برسانیم و هم کاری کنیم تا هر حوزه حزبی در محل فعالیت خود با درجه بالائی از "خود کفائی" قادر باشد تحت هدایت عمومی ارگانهای رهبری از طریق رادیو و نشریات حزبی فعالیت همه جانبه خود را انجام بدهد. در مجموع، با اتکا به نقدی جدی از شیوه ها و سبک کار رایج در چپ سنتی ایران با بررسی واقع بینانه اوضاع امنیتی و توانائی های بالفعل نیروهای حزب در شهرها خطوط کلی یا سیاست سازماندهی اصولی، سیاستی سازگار با اهداف کمونیستی حزب و مشخصات اوضاع جاری، ترسیم شد و تجدید سازمان حزب در شهرها بر این مبنای پی گرفته شد.

اوضاع امنیتی به سهم خود تاثیر تعیین کننده ای بر اشکال سازمانی فعالیت ما داشت. اصل سازماندهی منفصل پاسخ ما به این اوضاع بود. در این طرح ارتباط افقی میان حوزه های حزب با یکدیگر، تشکیل اشکال ترکیبی سازمانی از حوزه ها نظیر تشکیلاتهای محلی و کارخانه ای، و ایجاد ارگانهای رهبری در سطوح بالاتر از حوزه برای جلوگیری از انتقال ضربات احتمالی از دستور خارج شد. هر حوزه میبایست بر

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!



مختلف، مرتبط کردن کارگران پیشرو و کمونیست در روابط نسبتاً "گل و گشاد" و نظایر آن هنوز تا انعکاس مستقیمی در ابعاد حوزه ها و شبکه های کارگری مرتبط با حزب نداشته باشد، "سازماندهی" محسوب نمیشود. برای بسیاری از رفقای ما مساله هنوز بر سر آرایش دادن، سازمان دادن "نیروهای خود" است، و نه تقویت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه و تبدیل این اشکال به مجاری و تسمه نقاله هائی برای اشاعه افکار و سیاست های کمونیستی و رواج اشکال مبارزه مورد نظر حزب کمونیست. وجه دیگری از این مشکل، کمبود حساسیت در برخی رفقای ما نسبت به تلاشهای کارگران پیشرو برای سازماندهی طبقه کارگر در تشکل های غیر حزبی نظیر صندوق ها، تعاونی ها و اتحادیه هاست. سیاست آتی ما باید جای بسیار جدی تری به اشکال متنوع سازمانیابی طبقه اختصاص بدهد.

۲- ما از ابتدا در باره لزوم گسترش طیف کارگران کمونیست بطور کلی و کارگرانی که بطور اخص خود را دوستدار و نزدیک به حزب میدانند، صحبت کرده ایم. اما طیف کمونیستی در درون طبقه کارگر از زاویه ای که امروز طرح میکنیم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت که ما بیشتر در باره جایگاه و نقش این طیف در مبارزه حزب صحبت کرده ایم تا جایگاه حزب در مبارزه این طیف. امروز باید حزب کمونیست و طیف کارگران کمونیست را بعنوان ارکان تفکیک ناپذیری که کمونیسم کارگری ایران باید با اتکاء بر آنها بنا شود تصویر کنیم. حزب کمونیست باید تشکل سیاسی و تجسم تشکیلاتی این طیف وسیع باشد. قدرت حزب کمونیست در هر مقطع به اندازه قدرت این طیف است. قدرت این طیف به سهم خود به روشنی نظرات آن، انسجام درونی آن، مسلح بودن آن به سیاست های عملی کارساز در مبارزات جاری، استحکام پیوند آن با توده کارگران، توانائی آن در نقد سیاست های گرایشهای غیر کمونیست و انقلابی در درون طبقه کارگر و نظایر اینها وابسته است. مساله سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست در حزب شروع نمیشود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع میشود. سازماندهی حزبی این طیف حاصل عملی پیشروی در این پروسه است. سیاست ما در دوره آتی باید به این وجه مساله توجه بیشتری مبذول کند.

۳- در مورد مساله اهمیت رهبران عملی هم مشکل ما کمابیش همین بوده است. در سطح کلی و بویژه در رابطه با امر گسترش نفوذ حزب، از ابتدا اهمیت رهبران عملی کارگران تاکید شده است (برای مثال رجوع کنید به کمونیست شماره ۲ آبان ماه ۶۲)، اما توضیح و نقش و جایگاه رهبران عملی، چه در حیات حزب و چه در مکانیسم مبارزه روزمره طبقه، بعنوان یک جزء ارگانیک تفکر سازمانی ما در واقع کاری است که با بحث های مربوط به آژیتاتور کمونیست بطور جدی شروع شده است. درک امروز ما از جایگاه تعیین کننده این قشر باید به استنتاجات عملی وسیعتری منجر شود.

۴- فعالیت و حساسیت ما در قبال مبارزه اقتصادی باید بسیار بیش از این افزایش یابد. این جنبه یکی از نقطه عطف های اصلی در کار

مرتبط با حوزه، کمتر مورد توجه قرار گرفت. رفع این نقص دخالت موثرتری را از جانب ارگانهای رهبری حزب ایجاب میکرد. در سیاست ما اهمیت آموزش کار پایه کمونیستی به فعالین و لذا کمک به مستقل کردن آنها از رهنمودهای هر روزه "بالا" تاکید شده بود، اما برای دوره ای این سیاست آنطور که باید پی گرفته نشد. حجم آموزش ما در این زمینه ناکافی بود و حتی گرایش معکوسی در جهت وابسته شدن فعالین و حوزه های حزبی به رهنمودهای جزئی مستمر از رادیو مشاهده میشد. برخی دیگر از نواقص اجرائی نتیجه تبعی محدودیت های سازماندهی منفصل بوده است. از جمله میتوان به ضعف های تدریجی ما در سطح محلی اشاره کرد. در غیاب یک سازمان متصل حزبی که بتواند مروجین با تجربه و دستچین شده ای را به کار با محافل پیشرو کارگری اختصاص دهد، ترویج و دیالوگ سیاسی ما با محافل کارگری راسا در تمام سطوح توسط خود حوزه ها در محل انجام میشود. در مواردی حوزه های ما از کمبود تجربه و توانائی خود در این عرصه نالیده اند. این خلاء قاعدتاً میبایست با ارتقا سطح برنامه های رادیویی، مقالات ترویجی در نشریات حزبی و بویژه با جزوات پایه در باره اصول کمونیسم و رئوس مواضع کلیدی حزب پر شود. کاری که در این عرصه انجام شده کافی نبوده است. مسائل امنیتی خاص سبک کار منفصل نیز، که پیش از این در نشریه کمونیست اشاراتی به آن داشته ایم، توجه جدی تر و مستمرتری را میطلبد.

اینها صرفاً نمونه هائی از مشکلاتی است که در پیشبرد و اجرای سیاست سازماندهی ما وجود داشته است. اما اشکالات نوع دوم مهمترند و تلاش در جهت رفع آنها وظیفه اصلی نوشته حاضر است. برای اینکه بتوانیم به جوانب ضعف و ابهام در سیاست سازماندهی تاکنونی خود برخورد سیستماتیک تری بکنیم بهتر است تزهائی را که در بخش قبل آوردیم مبنای بحث قرار بدهیم. سیاست سازماندهی ما تا چه حد در مورد اهمیت این نکات روشن بوده است و یا بهر حال صراحت و تاکید کافی داشته است.

۱- خود جزوه "حوزه ها" گواه اینست که از ابتدا به اهمیت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه کارگر توجه کرده ایم. اما بررسی مباحثات ما در سه سال گذشته نشان میدهد که نتوانسته ایم آنطور که باید نقش اساسی اشکال خودبخودی سازمانیابی طبقه کارگر را، و بویژه سازمانیابی محفلی کارگران را بعنوان یک نقطه عزم اصلی در کار سازماندهی کمونیستی کارگران برجسته کنیم و آموزش بدهیم. رفقای ما نه فقط بطور یکجانبه ای به سازماندهی حوزه ها و شبکه های پیرامونی آن معطوف شده اند، بلکه حتی آنجا که متوجه لزوم تقویت اشکال دیگری در سازماندهی کارگری بوده اند، به وجود عینی این اشکال در صفوف کارگران مبارز و نقش مبارزاتی آن در مقطع کنونی کم توجه بوده اند. شاید بتوان گفت در تفکر تعداد زیادی از رفقای ما گسترش آشنائی ها و رفاقت های کارگری، ایجاد محافل در سطوح

نماید و یک افق واحد از دورنمای کار ما در میان فعالین حزب بوجود بیاورد. واضح است که این نوشته نمیتواند وارد جزئیات اقداماتی بشود که در این دوره در دستور ماست. از این رو بدوا نکات اصلی در سیاست سازماندهی حزب در دوره کنونی را فهرست وار ذکر میکنیم و سپس تحت چند سرفصل اصلی در باره این نکات توضیحاتی میدهیم. بحث مشخصتر در باره جوانب عملی کار را باید به مقالات دیگری واگذار نمود.

میانی اصلی سیاست سازماندهی ما در این دوره اینهاست:

۱- سازماندهی حزبی در قدم اول مستلزم آن است که حزب کمونیست بتواند جناح رادیکال و سوسیالیست در میان کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری را متحد کند و به تحرک درآورد. این طیف پایه مادی بلافصل حزب کمونیست ایران در درون طبقه کارگر و حلقه واسط در پیوند حزب با توده های وسیع طبقه است.

۲- با توجه به شرایط کنونی، شکل مناسب برای سازماندهی این طیف شکل شبکه های محافل کارگری است. حوزه ها و سازمان حزبی ما در میان کارگران باید به مثابه کانون های پیشرو در درون این شبکه ها کار کنند.

۳- با گسترش اتحاد درونی و افزایش دخالت این طیف در سرنوشت جنبش کارگری و در رهبری اعتراضات و مبارزات جاری، سیاست ها و شعارهای حزب کمونیست عملا تأثیراتی بسیار پر دامنه تر در جنبش کارگری خواهد داشت و دخالت موثرتر از جانب حزب در هدایت مبارزات جاری امکانپذیر خواهد شد.

۴- با اعتلای جنبش کارگری بویژه با تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و جنبش توده ای در آینده، اشکال نوین و جدی تری در سازمانیابی حزبی این طیف امکانپذیر میشود. بدرجه ای که در این دوره حزب کمونیست توانسته باشد اتحاد و آگاهی سیاسی این طیف را افزایش بدهد و موقعیت آن را در راس جنبش اعتراضی تثبیت کند، بهمان درجه پیوند تشکیلاتی و عملی اکثریت عظیم کارگران در این طیف با حزب کمونیست در آینده سهلتر و سریعتر انجام خواهد شد.

۵- حزب کمونیست از هم اکنون میکوشد تا فعالترین و آگاهترین رهبران این طیف را به صفوف سازماندهی حزبی خود جلب کند و سازماندهی حزبی را به سازمان رهبران عملی کمونیست کارگران، تشکل کارگران کمونیست، تبدیل سازد.

(۱) گسترش دادن، منسجم کردن و متحد کردن طیف کارگران کمونیست

همانطور که قبلا گفتیم، حزب کمونیست در درون طبقه کارگر از صفر شروع نمیکند، با خلاء روبرو نیست، بلکه با مابه ازاء اجتماعی خود در درون کارگران روبروست. یک طیف کمونیست، طیف رادیکال - سوسیالیست، فی الحال در درون طبقه کارگر ایران

تاکنونی ما بوده است - باز نه باین عنوان که "اهمیت" مساله درک و تاکید نشده، بلکه به این عنوان که نقش حیاتی و تعیین کننده این عرصه فعالیت در کارگری شدن حزب و در تبدیل حزب به حزب رهبران عملی کارگران به اندازه کافی برجسته نشده است. گسرس دخالت و شرکت حزب در مبارزات اقتصادی، و نیز تشدید حساسیت عمومی و هوشیاری کل حزب در قبال مسائل این عرصه یکی از محورهای اصلی در سیاست سازماندهی کارگری ما در دوره آتی است.

۵- اسناد تبلیغی و ترویجی حزب در دوره گذشته از لحاظ توضیح ارزش در خود اتحاد طبقه و از نظر مرزبندی با سکتاریسم حاکم بر چپ سنتی گویاست. اما بروزات ظریف تر سکتاریسم، بویژه در برخورد به محافل کارگری که با حزب ما اختلاف نظر دارند، هنوز در در صفوف ما دیده میشود. در دوره آتی فعالیت و انرژی بسیار بیشتری باید به نقد این عوارض و میراث سوسیالیسم خرده بورژوائی و گسرس ارتباطات متقابل، تبادل نظر، همفکری و همکاری تشکل های حزبی با بخش های مختلف جنبش کارگری اختصاص داده شود.

۶- از لحاظ انطباق اشکال سازمانی حزب با خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر نیز با اوضاع سیاسی و عمومی جامعه دستاوردهای جدی ای داشته ایم. حوزه های محل زیست و کار و سازماندهی منفصل نمونه هائی از این دستاوردها هستند. اما این بهیچوجه کافی نیست. هنوز نمیتوان گفت که متشکل شدن با حزب کمونیست برای کارگران مبارز به اندازه کافی ساده شده است. هنوز نمیتوان گفت که اشکال تشکیلاتی ای که حزب کمونیست بوجود می آورد، آرایشی که به خود میدهد و مناسباتی که بر تشکل های حزبی حاکم است، حزب کمونیست و پیکره سازمانی آن را به ظرفی طبیعی و مناسب برای ابراز وجود سیاسی و مبارزاتی کارگران پیشرو تبدیل کرده است. در همین رابطه باید به کمرنگ بودن امر سازماندهی کارگران در اشکال "بازتر" و غیر رسمی تر، و بویژه به سازماندهی شبکه های محفلی اشاره کرد. این روشی است که در دوره آتی در صدر اولویت های ما جا میگیرد.

رنوس سیاست سازماندهی ما در دوره آتی سیاست سازماندهی ما ادامه اصلاح شده روشی است که تاکنون در پیش گرفته ایم. محورهای اصلی سیاست تاکنونی ما، نظیر کارگری کردن حزب، پیوند با رهبران عملی، کار حوزه ای، سازماندهی منفصل و غیره همچنان در این دوره نیز مبنای کار ما خواهد بود. نکاتی که اینجا مطرح میکنیم باید اولاً کمک کند تا درک جامع تر و "سیاسی" تری از اهداف و روشهای سازمانی ما در بین رفقای حزبی تثبیت شود، ثانیاً توجه رفقا را به آن اقدامات و جهت گیری هایی که تا کنون در کار ما کمرنگ بوده یا فراموش شده است، معطوف کند و ثالثاً سیر و مراحل آتی فعالیت سازماندهی ما را روشن تر

کافی است.

آیا یک چنین طیفی واقعا وجود دارد؟ آیا این مخلوق تصورات ما نیست؟ این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست. امروز سوسیالیسم رادیکال، کمونیسم، یکی از گرایشات زنده و فعال در درون طبقه کارگر ایران است. این طیف کارگرانی را در بر میگیرد که قبل از اینکه سازمانهای چپ "تغییرایدئولوژی" داده باشند یا "سیاسی تشکیلاتی" شده باشند، نوشته های مارکس و لنین را در محافل کارگری میگردانند. کارگران مبارزی که توده کارگران را در انقلاب علیه رژیم سلطنتی به میدان کشیدند، و از همان فردای استقرار جمهوری اسلامی، علیرغم تمام توهامات خلقی حاکم بر چپ رادیکال دست بکار بسیج کارگران برای کسب مطالبات مستقل شان شدند. این طیف در طول انقلاب ۵۷ به سرعت رشد کرد و فعال ترین کارگران را در خود جای داد. این طیفی بود که پس از انقلاب دست رد به سینه سیاست های توده ایستی حمایت از رژیم زد و در برابر جمهوری اسلامی و توجیه گران و حامیان "مشروط" و غیر مشروطش، با جنبش شورایی و با اعتصابات و تحصن ها قد علم کرد. این طیف به خط ۳ نزدیک شد تا ضمن حمایت از رادیکالیسم آن، سکتاریسم، اوانتوریسم و مشغله های خرده بورژوازی آن را نقد کند. اینها کارگرانی بودند که درسهای انقلاب ۵۷ را جذب کردند، آشنایی وسیعتری با مارکسیسم بدست آوردند، بورژوازی و خرده بورژوازی و احزابشان را در صحنه عمل سیاسی تجربه کردند و شناختند. این طیفی است که تنها بخش بسیار کوچکی از آن، در مقایسه با ابعاد وسیع آن، به اعضا، دستداران و حامیان حزب کمونیست تبدیل شده است. این طیف نه فقط حاصل آموزش های عمیق انقلاب ۵۷، نه فقط حاصل نفوذ جدی ایده های کمونیستی در میان کارگران مبارز در سالهای اخیر، بلکه حاصل جوش خوردن تاریخی ایده ها و آرمانهای کمونیسم با طبقه کارگر در یک مقیاس بین المللی است. امروز در ایران تعداد کارگرانی که خود را کمونیست میدانند، به نابودی سرمایه داری و به حکومت کارگری میانیدشند و میکوشند تا این ایده ها و آرمانها را بدرون صفوف کارگران ببرند، اگر بیشتر از کارگران سندیکالیست یا فراکسیون ها و گرایشات دیگر در درون کارگران نباشد ایدا کمتر نیست. طیف رادیکال سوسیالیست، طیف کمونیست، در درون طبقه کارگر ایران یک واقعیت عینی و ملموس است.

منسجم کردن و متحد کردن این طیف عین کار کمونیستی است. کمونیسم ایران تا امروز اساسا محصول رادیکالیزه شدن "جنبش چپ" و بیانگر فعل و انفعالاتی در سطح قشر فعالین سیاسی بوده است. اما مقصد این کمونیسم تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی است. پایه اجتماعی این کمونیسم بطور کلی طبقه کارگر است، اما رابطه این کمونیسم با طبقه کارگر علی العموم نمیتواند جز از طریق جناح رادیکال در درون خود طبقه کارگر برقرار شود. بعبارت دیگر طیف کارگران کمونیست یک رکن اساسی و حیاتی در شکل گیری کمونیسم کارگری در ایران را تشکیل میدهد. این قشر مابه ازای طبقاتی فوری مارکسیسم انقلابی در ایران است و باید جای خود را در سیر تکامل کمونیسم در ایران پیدا کند. در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح تئوری، برنامه و تاکتیک پیشروی های جدی

وجود دارد که حزب کمونیست باید قبل از هر چیز خود را به آن مرتبط کند و به ظرف زندگی حزبی آن تبدیل شود. مشخصات این طیف چیست؟ وقتی ما از گرایش کمونیستی و یا رادیکال - سوسیالیستی در درون کارگران سخن میگوییم که به حزب کمونیست ایران نزدیک است، منظورمان صرفا قشری نیست که مسائل را دقیقاً و نعل بالنعل همانطور میبیند که در نشریات حزبی مطرح شده است. منظور ما صرفا کارگران طرفدار حزب نیست. ما از گرایشی بسیار وسیع تر و فراگیرتر در صفوف کارگران پیشرو سخن میگوییم که با خصوصیات اصلی زیر مشخص میشود.

۱) کارگرانی که خود را، حال با هر تعبیر و یا شناخت تئوریک، کمونیست یا سوسیالیست میدانند. کارگرانی که معتقد به ضرورت نابودی سرمایه داری بعنوان علت العلل مصائب و مشقات کارگرانند و واقف اند که نابودی سرمایه داری جز از طریق انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگران مقدور نیست.

۲) کارگرانی که تصویری آرمانخواهانه و بدون تخفیف از سوسیالیسم و حکومت کارگری دارند و لذا، ولو بر بنای مشاهدات محدود، حاضر نیستند آنچه را که امروز در شوری و چین و نظایر آنها میگذرد و آن تفکر و پراتیکی را که امثال حزب توده و مشابهانش نمایندگی میکنند، بعنوان نمونه های سوسیالیستی بپذیرند.

۳) کارگرانی که نسبت به اوضاع طبقه کارگر و مبارزه کارگری در همه جبهه ها حساس و دخالت گزند. خود را در راس هر اعتراض حق طلبانه کارگری قرار میدهند و در مقابل هر خط مشی و سیاستی که متضمن پایمال شدن حقوق کارگران و یا خدشه دار شدن حرمت اجتماعی و انسانی آنان است میایستند. کارگرانی که قطب نمای حرکتشان بهبود عینی وضع طبقه کارگر، ارتقاء حرمت و موقعیت اجتماعی کارگر و قدرت یابی اوست.

۴) کارگرانی که از تفرقه در صفوف کارگران رنج میبرند و دائماً در زندگی و در مبارزه خود، در جستجوی راه و روزنهایی برای متحد کردن هر چه بیشتر کارگران، کاهش دادن و از میان بردن رقابت در صفوف آنان و بهم بافتن و آگاه کردن آنان به منافع طبقاتی شان اند.

اینها مشخصات عمومی و اساسی طیف رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر است. هر یک از این وجوه این طیف را از گرایشی متمایز میکند، از رفرمیسم، آنارشیزم، سازشکاری و گرایشات متوهم به جناحهای مختلف بورژوازی. واضح است که این مشخصات کلی و شماتیک است و صرفا میتواند نکات برجسته را در سیمای عمومی یک قشر رادیکال در درون طبقه کارگر بیان کند. اما بهر حال این مشخصات برای ترسیم خصوصیات کلی این طیف

آرایش های درونی خود و یک دستاورد و ابزار خود ببیند و در سرنوشت آن عملا دخیل شود. نشریات حزب را ارگانی متعلق به خود بداند و با حساسیت سیاستها و شعارهای حزب کمونیست را تعقیب کند.

۲- باید قدرت این طیف را در مبارزات کارگری افزایش داد. از لحاظ سیاسی این به معنی مجهز کردن کارگران کمونیست به شعارها، سیاستها و مواضع روشن در قبال مسائل متنوع مبارزه طبقاتی و انقلابی در عرصه های مختلف است. کارگر کمونیست باید حس کند که پاسخ مسائل جاری مبارزه را دارد. حساسیت و سرعت عمل حزب در تحلیل مسائل جنبش کارگری و اوضاع سیاسی و موضعگیری به موقع حزب در قبال مسایل مبارزات جاری تاثیر جدی در ارتقاء موقعیت سیاسی و عملی کارگران کمونیست در میان کارگران و در مبارزات کارگری خواهد داشت. از لحاظ عملی، قدرت یابی طیف کارگران کمونیست در وهله اول در گرو متحد شدن آن و متحدانه برخورد کردن آن به مبارزات جاری است (به این مساله پایین تر باز میگردیم). ثانیاً، روشهای عملی سازماندهی توده های کارگران، چه در آکسیون و چه در زندگی و کار روزمره، باید جمع بندی شود و به بخشی از آموزش کارگران کمونیست تبدیل شود. در این میان جمع بندی تجارب کارگران پیشرو ایران و نیز انتقال تجارب بخش های مختلف طبقه کارگر جهانی نقش مهمی خواهد داشت. ثالثاً، کارگران کمونیست باید بتوانند ابتکار عمل را در ایجاد روابط متقابل، تبادل نظر و همکاری و اتحاد عمل با جریانات مبارز دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایش سندیکالیستی بدست بگیرند.

۳- باید این طیف را عملاً در اشکال معینی سازمان داد. طیف کارگران کمونیست نمیتواند و نباید بصورت یک گرایش صرفاً یا عمدتاً سیاسی و متکی بر سنت های خود بخودی و نوعی اتحاد درونی تصادفی، مقطعی و آماتوری، باقی بماند. سازمانیابی در حزب کمونیست یکی از اشکال تحقق این امر است. اما این از یکسو تمام پاسخ مساله نیست و از سوی دیگر به سرعت عملی نمیشود. مساله بر سر انتخاب آن اشکال سازماندهی غیر حزبی این طیف است که هم با موقعیت فکری، توانایی مبارزاتی و سنت های کار تشکیلاتی این طیف و هم با تناسب قوای سیاسی موجود در سطح جامعه و ابعاد فشار پلیسی رژیم بورژوازی حاکم خوانایی داشته باشد. مهمترین و موثرترین شکل سازمانیابی وسیع طیف کارگران کمونیست در این مقطع به اعتقاد ما سازمانیابی بصورت شبکه های محافل کارگری است. ما باید شبکه محافل کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. به این نکته در یک سر فصل مجزا خواهیم پرداخت.

۲) محافل و شبکه های روابط محفلی مناسب ترین شکل سازماندهی وسیع کارگران کمونیست در شرایط کنونی است. متحد کردن طیف کارگران کمونیست اشکال متنوعی میتواند به خود بپذیرد. سازماندهی در حزب و روابط پیرامونی آن یکی از اشکال ممکن و لازم است. اما در این مرحله توجه اصلی ما، تا آنجا که سازماندهی وسیع تر این طیف را مد نظر داریم، باید به سازماندهی محافل کارگری معطوف شود. تنها بر مبنای ایجاد یک جریان

داشته است، در شرایطی که چپ ایران سیر تغییر و تبدیلهای درونی خود را متحد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم، رادیکالترین جناح در درون خود طبقه کارگر، از انسجام بسیار اندکی برخوردار است و رابطه عملی ضعیفی با سیر تکامل تاکنونی در ایران داشته است. این شکاف و فاصله باید از میان برداشته شود. در یک کلمه، گام بعدی در سیر تحکیم حزب کمونیست ایران سرو سامان دادن به پایه اجتماعی بالفعل حزب، یعنی طیف رادیکال و کمونیست در درون طبقه کارگراست. قدرت این طیف، قدرت کمونیسم و حزب کمونیست است، حتی اگر در این مرحله، و برای دوره های کمابیش طولانی، تنها اقلیتی از عناصر فعال این طیف به عضویت حزب در آیند. پیوند سازمانی وسیع حزب با کارگران کمونیست امری است که تحت شرایط متفاوتی در آینده به سرعت عملی خواهد شد. آنچه امروز باید انجام شود و بدلیل وجود حزب کمونیست میتواند در یک مقیاس وسیع انجام شود، ساختن و منسجم کردن این پایه های مادی کمونیسم و حزب کمونیست کارگری در درون طبقه کارگر است. در تقویت و سازماندهی طیف کارگران کمونیست وظایف مشخصی بر عهده ماست.

۱- باید هویت نظری و سیاسی این طیف را منسجم کرد. این یک محور کار ترویجی ماست. ماحصل کار ما باید این باشد که کارگران کمونیست هر چه بیشتر به هویت سیاسی و فکری خود، در تمایز با سایر گرایشها، نظیر گرایشها سندیکالیست، آناشیت، توده ایست و غیره واقف شوند. به تئوری انقلاب پرولتری و به درس ها و تجارب مبارزه طبقه کارگر جهانی احاطه پیدا کنند. تفکر مارکسیستی ایندسته از کارگران باید خلوص و شفافیت بسیار بیشتری پیدا کند. بویژه باید، با توجه به بدآموزی های چندین ده ساله رویزیونیسم، این طیف خصلت انترناسیونالیستی طبقه کارگر (در تمایز با تمایلات ملی) و اهداف سوسیالیستی طبقاتی خویش را (در تمایز با خلق گرایی و تفکر مرحله ای رایج در چپ ایران در دهه اخیر)، با روشنی بیشتری تشخیص دهد. کارگران کمونیست باید پاسخ سیاسی و نظری گرایشها دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایشها رفرمیستی و رویزیونیستی را داشته باشند. در نتیجه فعالیت ما، کارگران کمونیست باید بتوانند افق انقلاب کارگری و مراحل و جبهه های مختلف آن را روشن تر ببینند و روشن تر برای توده کارگران توضیح بدهند. در یک کلمه این به معنی بردن مارکسیسم، مسائل گری در جدال مارکسیسم و رویزیونیسم و تجربه انقلاب کارگری در مقیاس بین المللی به درون این طیف و تثبیت کردن آن است.

در گام بعد، یعنی در مراحل پیشرفته تر انسجام و خود آگاهی این طیف شاخص های مشخص تری پیدا میکنند. این طیف باید بیش از پیش بطور آگاهانه خود را با حزب کمونیست و حزب کمونیست را با خود نداعی کند، حزب را یکی از

کارگری و طبقه کارگر هموارتر مینماید، مورد توجه ماست.

سازماندهی محافل کارگران کمونیست مرکز ثقل کار تشکیلاتی ما در دوره کنونی است. حول این فعالیت پایه ای است که سازماندهی حزبی ما، ایجاد حوزه های حزبی از کارگران در محل زیست و کار، دخالت در مبارزات جاری و نظایر آن جای خود را پیدا میکند. در باره روش های عملی تشکیل و گسترش این محافل و خصوصیات آنها در فرصت دیگری باید در جزئیات صحبت کرد. تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ذکر نکات زیر ضروری است:

۱- در ایجاد این محافل به درجه زیادی باید به سنت های موجود در درون کارگران پیشرو اتکاء کرد. برای ایجاد این محافل نیازی به پلاتفرم و اساسنامه از پیشی نیست. خطوطی که در توضیح هویت سیاسی کارگران کمونیست نزدیک به حزب ذکر کردیم، شرط و شروط ورود و یا عضویت در این محافل نیست، بلکه، چهره ای است که محافل کارگران کمونیست در روند شکل گیری و رشد خود و با کار آگاهانه ما باید بخود بگیرند. در زندگی واقعی، کارگران مبارزی که با درجات مختلفی از آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک خود را کمونیست میدانند، در ارتباط با هم قرار میگیرند. در وهله اول ما باید آگاهانه این ارتباطات را برقرار کنیم و به آن خصلتی ادامه کار بدهیم. برجسته شدن هویت متمایز کمونیستی این محافل حاصل کاری خواهد بود که ما در درون این محافل به پیش خواهیم برد. در هر شبکه محفلی کارگرانی با سطوح مختلف آگاهی طبقاتی و سیاسی وجود خواهند داشت. برخی در مرکز و برخی دیگر در پیرامون این محافل قرار میگیرند. مبارزه فکری در درون این محافل برای ارتقاء عناصر پیرامونی تا سطح کمونیست های آگاه و روشن بین امری تعطیل ناپذیر خواهد بود.

۲- این محافل، هر قدر هم که خود آگاهانه به نزدیکی شان به حزب کمونیست واقف باشند، بطور رسمی جزئی از تشکیلات حزب نیستند. در واقع غیررسمی نگاهداشتن رابطه این محافل با حزب در شرایط کنونی از لحاظ ادامه کاری این محافل، انعطاف پذیری آنها در کار با کارگران مختلف و دخالت در مبارزات جاری، برای ما مطلوب نیز هست. تنها در صد کمی از فعالترین و آماده ترین عناصر و هسته های این محافل در حزب سازمان خواهند یافت. این محافل اعلام موجودیت علنی نمیکنند و حتی در درون خود نیز تنها در سطوح معینی، بسته به سطح سیاسی و عملی رفقای فعال در محفل، نسبت به خصلت هدفمند و متعهد محفل، آگاهی خواهند داشت. باید حتی المقدور سعی شود که این محافل بر زمینه روابط طبیعی کارگران با یکدیگر رشد کنند و آنچه این محافل را از اشکال خودبخودی تماس کارگران پیشرو با یکدیگر متمایز میکند نه ظاهر روابط، بلکه محتوای سیاسی ای خواهد بود که به همت رفقای حزبی و عناصر فعال و محوری این محافل، در آن به جریان میافتد.

۳- دامنه این محافل به محل کار و زیست محدود نیست. در واقع باید کوشید تا این شبکه های محفلی تا حد امکان رشد کنند. بدیهی است که تمرکزهایی در درون این محافل بر حسب محل کار و زیست بطور خودبخودی بوجود خواهد آمد. اما یک شبکه محفلی معین کانون های اینچنینی متعددی را در بر میگیرد که با روابط نسبتاً ادامه کاری با

کمیابش متحد از کارگران کمونیست در شبکه های وسیع محفلی است که میتوان اشکال پیچیده تر و خاص تر مبارزاتی را بوجود آورد.

همانطور که گفتیم سازمانیابی محفلی یک شکل "خودبخودی" سازمانیابی کارگران پیشرو است. این شکل "خودبخودی" است به این معنی که حاصل طرح سازمانی احزاب سیاسی نیست، بلکه یک سنت جا افتاده در درون کارگران و جزئی از مناسبات طبیعی در درون طبقه کارگر است. اما لفظ "خودبخودی" ادا به این معنی نیست که سازمانیابی کارگران در محافل اتوماتیک اتفاق میافتد. در واقع این شکلی است که کارگران پیشرو در ایران، رفقای که چندین دهه تحت شاق ترین شرایط پلیسی و محروم از تشکل های علنی و قانونی امر متحد کردن و سازمان دادن کارگران را دنبال کرده اند، آگاهانه آن را در درون طبقه کارگر بوجود آورده و تثبیت کرده اند. اگر ظرف تشکیلاتی متعارف فعالیت و ابراز وجود مبارزاتی کارگر اروپایی اتحادیه است، در ایران این ظرف محافل و شبکه های محفلی است. این محافل ضوابط و آئین نامه های مکتوب ندارند، سلسله مراتب و شرح وظایف بالا و پائین ندارند، بلکه از شبکه ای از کارگران همفکر تشکیل میشوند که بر مبنای مشترک رفاقت و اعتماد متقابل و اصل رهبری طبیعی عناصر پیشرو و با تجربه گرد هم میایند و مجموعه نسبتاً گسترده ای از وظایف مبارزاتی، از آموزش کارگران جوان و تازه کار و بالا بردن سطح معلومات سیاسی و آگاهی طبقاتی اعضای محفل، تا دخالت و ایفای نقش رهبری کننده در اعتراضات و اعتصابات کارگری را به پیش میبرند.

صحبت امروز ما اینست که ما باید آن طیف خاصی را که ذکر کردیم هم امروز فوراً با این مکانیسم متحد کنیم. باید توجه کرد که ما لزوماً از ایجاد محافل کارگری ای که رسماً از حزب جانبداری کنند صحبت نمیکنیم. این صرفاً بخشی از تصویر است. صحبت بر سر متشکل کردن کارگران کمونیست و رادیکال، کارگران نزدیک به حزب، در محافل کارگری است. هر شبکه محفلی ممکن است بدرجات مختلف به حزب، نزدیک یا از آن دور باشد. در درون یک شبکه یا یک محفل از یک شبکه، ممکن است کارگرانی عضو حزب باشند و کارگرانی هنوز اختلافات چندی میان خود و حزب احساس کنند. آنچه مهم است اینست که این محافل ظرف فعالیت و اتحاد کارگران کمونیستی باشد که نقطه عزیمت و نگرشی رادیکال و سوسیالیستی دارند و خواهان اتخاذ سیاست های پیشرو در جنبش کارگری هستند. پیوستن عملی این محافل و یا عناصر هر چه بیشتری در درون آنها به حزب امری است که دیگر تابعی از فعالیت آگاهگرانه و سازماندهنده ما در درون این محافل خواهد بود. بنابر این نزدیکی بالفعل این محافل به حزب، به معنای تشکیلاتی کلمه، نقطه عزیمت ما نیست بلکه خصلت کمونیستی آنها و این واقعیت که چنین شبکه های محفلی کارگران کمونیست را متحدتر میکند و راه آنان را برای دخالت در سرنوشت جنبش

یکدیگر در ارتباط قرار دارند.

۴- قدرت حزب در هدایت این محافل تماماً تابعی از نفوذ معنوی و قابلیت های سیاسی حزب خواهد بود و نه اتوریته تشکیلاتی - چیزی که در این چهارچوب معنی پیدا نمیکند. در واقع شبکه محافل کارگران کمونیست باید بستر و زمینه عمومی فعالیت مبلغین و مروجین ما باشد.

۵- واضح است که شکل سازمانیابی محفلی در قیاس با انواع اشکال سازمانیابی که وحدت کارگران کمونیست باید بخود بگیرد، هنوز شکل خام و محدودی است. اما همین شکل در شرایط کنونی تنها راه و مجرای واقعی برای سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در مقیاس وسیع است. شبکه های محفلی یک نقطه شروع حیاتی است. از لحاظ عملی این شکلی است که کارگر کمونیست ایرانی با محدودیت های سیاسی موجود و با فقدان سنت های کار سندیکایی و تحزب در درون طبقه کارگر ایران، با قدری تلاش قادر به ایجاد و حفظ ادامه کاری آن است. این شکل پاسخ مناسبی به نیازهای فوری سازمانیابی کارگران کمونیست میدهد. بعلاوه، از لحاظ امنیتی، سازمانیابی محفلی کارگران به دلیل اتکاء آن به روابط، طبیعی - و در واقع بدلیل اینکه خود یکی از روابط طبیعی در درون طبقه است - و بسیار بیشتر از اشکال پیچیده تر سازمانی در برابر فشار پلیس مقاوم است. کارگران کمونیست بدون ایجاد این حداقل سازمانیابی در درون خود قادر به شکل دادن به سازمانهای پیچیده تر در مقیاس وسیع و حفظ ادامه کاری آن نخواهند بود. بعلاوه این شکل در این مقطع با موقعیت ذهنی کارگران کمونیست، موقعیتی که در آن تعلق متقابل آنان و حزب کمونیست به یک جریان واحد تازه باید روشن و تثبیت شود، تناسب بیشتری دارد. اشکال جا افتاده و حرفه ای تر سازمانیابی کارگری مستلزم سنت های ریشه دارتر کار حزبی و کمونیستی متشکل در درون طبقه است. و بالاخره این شکل برای ابراز وجود طیف کارگران کمونیست در راس جنبش اعتراضی کارگران، در کوتاه ترین مدت ممکن بسیار مناسب است. ایجاد شبکه های محفلی کارگران کمونیست سریعاً به یک رهبری کمونیستی غیر رسمی در راس جنبش شکل خواهد داد.

۳) سازماندهی حزبی، حوزه ها و محافل

نخستین سوالی که پیش میاید اینست که این تاکیدات بر سازماندهی محفلی کارگران کمونیست بعنوان محور کار تشکیلاتی ما، آیا به معنای فرعی شدن سازماندهی حزبی به معنی اخص، محدود شدن رشد بدنه خود حزب و تحت الشعاع قرار گرفتن امر ایجاد حوزه های حزبی در محل زیست و کار نخواهد بود؟ به اعتقاد ما خیر. کاملاً بر عکس، با در اولویت قرار دادن سازماندهی طیف کارگران کمونیست در اشکال بازتر و بویژه در شکل شبکه های محافل، ما در واقع پایه های واقعی رشد و گسترش سریعتر حزب به معنی اخص

کلمه را ایجاد میکنیم. کار حوزه ای ما تنها با خم شدن روی این وجه سازماندهی کارگران کمونیست میتواند به معنی واقعی کلمه و در ابعادی بسیار وسیع تر از سطح فعلی رشد کند.

سازماندهی حزبی کارگران پیشرو تابعی از درجه نفوذ عمومی حزب کمونیست و انسجام و تحرک مبارزاتی طیفی در درون طبقه کارگر است که فی الحال با حزب کمونیست به یک جریان تعلق دارد. سازماندهی و گسترش محافل کارگران کمونیست به این امر دوم خدمت میکنند. ما نمیتوانیم در متن یک رکود و تفرقه در میان طیف رادیکال کارگران، یک سازمان حزبی وسیع و محکم کارگری ایجاد کنیم. حزب در هر مقطع در صد معینی از این طیف را مستقیماً در بدنه خود سازمان میدهد، یعنی رهبران و فعالین کوشا و پر تحرک این طیف را. یکی از اشکالات کار تاکتونی ما کم رنگ بودن کار پایه برای وحدت عمومی طیف کارگران کمونیست بوده که نمیتواند محصلی جز محدود ماندن سازمان حزبی و انزوای نسبی حوزهای ما از توده وسیع کارگران داشته باشد.

اما نکته مهم تر اینست که معطوف شدن به ایجاد و گسترش محافل کارگران کمونیست نه فقط یک بهبود کمی بلکه یک ارتقاء کیفی در کار حوزه ای ما بوجود میآورد. حوزه های ما خصوصیات و ظرفیت های جدیدی کسب میکنند و به تصویری که از یک حوزه قابل و جامع شرایط داریم، نزدیک تر خواهند شد. بدیهی است که همواره لازم است که رفقای کارگری که به لزوم پیوستن به حزب کمونیست ایران پی میبرند و توانایی کار به مثابه اعضای حزب را دارا هستند در حوزه های حزبی در محل زیست و کار متشکل شوند. این حوزه ها سلولهای پایه و تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران هستند. اما اینک، با نکاتی که طرح کرده ایم، حوزه های حزبی باید بتوانند، یا بکشند که بعنوان عنصری سازمانده و هدایت کننده در شبکه های محفلی کارگران کمونیست نقش ایفاء کنند. پیش از این ما از "احاطه شدن" حوزه ها توسط قشر بسیار وسیعتری از کارگران دوستدار حزب سخن گفته ایم. اکنون از قرار گرفتن حوزه ها در متن محافل و شبکه های کارگران کمونیست کمابیش نزدیک به حزب سخن میگوئیم. ایجاد این شبکه ها به اندازه ایجاد خود حوزه ها حیاتی است. شبکه ها و حوزه ها در ترکیب با هم امکان کار کمونیستی گسترده توسط حزب را بوجود میآورند. بدون زنجیره محافل کارگران کمونیست نزدیک به حزب، حوزه ها، منزوی کم تاثیر و فاقد یک بستر مناسب برای فعالیت خواهند بود. بدون حوزه ها، اولاً ایجاد شبکه محافل توسط حزب عملی نیست و ثانیاً، در صورت وجود چنین شبکه هایی جذب آنها به سیاست های روشن کمونیستی و نزدیک کردن آنها به پراتیک حزبی مقدور نیست. در سیاست سازماندهی مورد نظر ما حوزه ها خود تمرکزهایی در درون شبکه های محافل کارگری محسوب میشوند. حوزه سلولی از حزب و در عین حال کانونی پیشرو در درون محفل است. اعضای حوزه اعضای این شبکه ها هستند، اما وظایفی وسیعتر و حساس تر از کارگران غیر حزبی بر دوش آنها است. حوزه های حزبی کانون هایی هستند برای نزدیک کردن سیاسی و عملی این شبکه ها به حزب و حزب به آنها. کانون هایی که آگاهانه برای گسترش این محافل، فعال شدن آنها در مبارزات کارگری و بوجود آوردن شفافیت سیاسی و نظری در درون محافل تلاش میکنند. ما خواهان آنیم که

حوزه های ما خود دست بکار ایجاد این محافل بشوند و کیفیت خود را تا سطحی ارتقا بدهند که بتوانند به مثابه اتوریته های معنوی و سیاسی در این محافل عمل کنند.

اگر بخواهیم تصویری کلی از یک موقعیت مطلوب در شرایط فعلی بدست بدهیم چنین خواهد بود. تعداد زیادی از کارگران کمونیست، با خصوصیات فکری و جهت گیریهای که قبلا به آن اشاره کردیم، بصورت مجموعه ای از محافل رادیکال در میان کارگران با هم در ارتباط اند. این شبکه محافل اجازه میدهد تا کمونیسم رادیکال در میان کارگران، لااقل در شهرهای صنعتی و در صنایع اصلی، به یک جریان مبارزاتی فعال و صاحب موجودیت مبارزاتی تبدیل شود و کارگران پیشرو و کمونیست بدرجه بیشتری بطور آگاهانه و در یک هماهنگی و ارتباط وسیعتر برای قرار گرفتن در صف رهبری اعتراضات کارگری فعال شوند.

این محافل مسائل مبارزه طبقاتی بطور کلی و مسائل جنبش کارگری و مبارزات جاری بطور اخص را مورد بحث قرار میدهند. یک فعل و انفعال فکری زنده در این محافل بوجود میآید. این شبکه عرصه ای برای آموزش سیاسی و ایدئولوژی کارگران است. از اعضای حزب تا کارگران کمونیستی که هنوز با حزب کمونیست آشنایی کافی ندارند و یا در موارد خاصی میان مواضع خود با حزب اختلافاتی حس میکنند، در سطوح مختلف در این محافل شرکت دارند و یا با آن در ارتباطند. نظرات مختلف در درون این محافل مورد بحث قرار میگیرد و طبعاً نظرات حزب کمونیست بعنوان جریان کمونیستی که با خط سیاسی و نظری این محافل تشابه و نزدیکی اساسی دارد جای ویژه ای را در این مباحثات اشغال میکند، و بدرجات مختلف توسط رفقای مختلف مورد حمایت و تائید و یا نقد قرار میگیرد. در عین حال این محافل ظرف و شبکه ارتباطی ای برای اتحاد عمل کارگران کمونیست در مبارزات جاری ایجاد میکند. تعداد اعتراضات و اعتصابات که این جریان و کانونهای مختلف آن در واحدهای گوناگون در آن نقش پیشرو و رهبری کننده داشته اند، افزایش مییابد. گام به گام شبکه محافل کارگران کمونیست بعنوان فعالین یک خط، بعنوان بخش پیشرو و فعال تمایلات رادیکال طبقه کارگر خود را میشناسد و به حزب کمونیست که تشکیلات حزبی این طیف است نزدیک میشود.

در این میان رفقای حوزه های حزبی نقش اشاعه و توضیح نظرات و مواضع حزب را انجام میدهند. رفقای ما باید تضمین کنند که این محافل با نظرات و سیاست های حزب آشنا شوند. حوزه های ما باید کاری کنند که نشریات حزب کمونیست بتواند در درون این محافل بچرخد و به نقطه تمرکز مباحثات تبدیل شود. حوزه های ما باید تضمین کنند که جهت گیری ها، ملاحظات و نظرات این طیف کارگران جمعبندی شود و در حزب مطرح گردد. حوزه های ما همچنین کار ویژه ای را با رفقای کارگر پیشروتر و نزدیک تر به حزب

به پیش میبرند.

بدیهی است که حوزه هایی که اینچنین در متن و در سلسله اعصاب طیف کارگران کمونیست جای گرفته باشند، چیزی بیشتر از حوزه های محل زیست و کار به معنی محدود و اخص کلمه خواهند بود. برخی حوزه های ما ممکن است بتوانند چنین نقشی را بر عهده بگیرند و برخی دیگر نتوانند. در هر حال حوزه ها چیزی در حاشیه محافل نخواهند بود، بلکه کانون های متشکل و حزبی در درون این شبکه ها خواهند بود که به سهم خود در سوق دادن کل این طیف به سمت اتخاذ سیاست های حزب و در اشاعه نفوذ حزب در درون این طیف تلاش میکنند. وظایفی را که یک حوزه در شرایط مطلوب در این طرح به پیش میبرد میتوان چنین خلاصه کرد:

۱- ایجاد و اشاعه شبکه های محفلی کارگران کمونیست. متحد کردن و مرتبط کردن کارگران پیشرو و رادیکال در این محافل.

۲- برجسته کردن و جا انداختن سیمای سیاسی ویژه این طیف، یعنی سوسیالیسم رادیکال و انقلابی از طریق کار ترویجی و آگاهگرانه دائمی. آموزش اصول و مبانی مارکسیسم و پراتیک کمونیستی.

۳- تلاش برای گسترش نفوذ کارگران کمونیست در میان توده کارگران و تحکیم موقعیت آنها در راس مبارزات جاری کارگری.

۴- افزایش حساسیت این طیف نسبت به حزب و نظرات آن، ترویج و توضیح دائمی مواضع و سیاست های حزب در مورد مسائل مختلف مبارزه طبقاتی، نزدیک کردن سیاسی، نظری و عملی این طیف به حزب.

۵- رساندن نشریات حزبی به محافل کارگران کمونیست و سازمان دادن بحث و تبادل نظر پیرامون آنها.

۶- مطلع نگهداشتن حزب از تمایلات، جهت گیریها و معضلات کارگران کمونیست و محافل آنها.

۷- تلاش برای آماده کردن عناصر فعال و پیشرو در این محافل برای سازمانیابی مستقیم با حزب کمونیست.

۴) سازماندهی منفصل، حوزه ها و محافل

در این دوره نیز اصل سازماندهی منفصل در رابطه با تشکیلات حزب به معنی اخص کلمه، یعنی حوزه ها و شبکه های حزبی همچنان صادق است. مادام که اوضاع امنیتی فعالیت ما چنین است که هست، سازماندهی منفصل بعنوان یک روش حفظ ادامه کاری و امنیت کارگران و فعالین عضو حزب و ارگانهای حزبی در دستور باقی میماند. حوزه های حزبی باید اصل انفصال را همچنان رعایت کنند.

اما سازماندهی منفصل در مورد شبکه های محفلی کارگران کمونیست دیگر مصداق ندارد. این شبکه ها باید بر مبنای روابط طبیعی درون طبقه کارگر و با اتکاء به آن درجه از پنهانکاری که

در مقابل یک تعبیر تشکیلاتی و رسمی از این شبکه محافل، باید یک تعبیر سیاسی و مبارزاتی را قرار داد. این شبکه ها یک سنت مبارزاتی ویژه در درون کارگران را میسازند. کارگری که به این جریان متصل میشود باید بداند که به سنت های خاص و وظایف خاصی، به مثابه یک کارگر انقلابی و مبارز، متعهد شده است. تلاش در افزایش دانش سیاسی خود و دیگران، تلاش در متحد کردن طبقه، تلاش در به ثمر رساندن مبارزات کارگری، مبارزه با جریانات ضد کارگری اسلامی و یا خنثی کردن خط مشی های فرصت طلبانه رویزونیستی امثال حزب توده، مبارزه با فردگرایی، یاس و انفعال در درون صفوف کارگران. اینها گوشههایی از سنت های این جریان است که آگاهانه باید تحکیم شود.

یک چنین شبکه زنجیره ای از محافل کارگران کمونیست احتمالاً ممکن است چند حوزه حزبی را در این یا آن کارخانه و محله در بر بگیرد. این با اصل انفصال حوزه های حزبی مغایرتی ندارد. انفصال یک اصل تشکیلاتی - اطلاعاتی است و نه یک نحوه زیست و فعالیت اجتماعی. حوزه های حزبی هم اکنون نیز در دل مبارزات کارگری به هم برخورد میکنند. در دل شبکه محافل کارگران کمونیست، حوزه های حزبی میتوانند و باید اصل انفصال سازمانی را رعایت کنند. حزبی هر رفیق و حوزه حزبی جزو اسراری است که نباید در سطح این محافل، و لذا برای رفقای حوزه های دیگر که در همان شبکه قرار گرفته اند، علنی شود (صرفنظر از مواردی که اعلام تعلق حزبی رفقای ما شرط لازم جلوتر بردن رابطه سیاسی تشکیلاتی با رفقای کارگری است که در جریان جذب به حزب هستند). در درون شبکه ها، حوزه ها نیز در ظرفیت اعضا و کانون های شبکه ابراز وجود میکنند. جانبداری از حزب در شبکه های محفل کارگران کمونیست امری قابل انتظار است و فی نفسه چیزی را در مورد عضویت این یا آن رفیق کارگر در یک حوزه حزبی بیان نمیکند. رفقای ما باید همین سطح را در مناسبات خود حفظ کنند. هر رفیق عضو حوزه ها در مواجهه احتمالی با رفقای عضو حوزه های دیگر حکم یک کارگر مبارز دوستدار حزب را دارد و نه بیشتر. تا آنجا که در حوزه در چهار چوب شبکه محافل کارگری با هم مواجه میشوند هیچ وظیفه ای جز عمل کردن به نقش خود به عنوان اعضای فعال و پیشرو این محافل ندارند و هیچ لزومی ندارد که رفقای عضو حزب از چند حوزه مختلف رابطه ویژه ای را فراتر از دوستداران حزب در میان خود برقرار کنند. هیچ حوزه ای حتی اگر خود رهبر و عنصر فعال در ایجاد و گسترش این شبکه های محفل است، نباید محافل را "شبکه ها و روابط پیرامونی خود" تلقی کند. شرط لازم حفظ ادامه کاری این محافل متکی کردن آنها بر مبنای روابط طبیعی و سنت های سازمانیابی خودبخودی کارگری است. اگر حوزه های ما اصول این سازمانیابی را بدرستی درک و رعایت کنند، مخاطراتی که این محافل را تهدید میکند، به حداقل خواهد رسید.

۵) محافل کارگران کمونیست و دخالت حزب در مبارزات جاری گسترش محافل کارگران کمونیست مجرای واقعی و مناسبی برای دخالت موثر حزب کمونیست در مبارزات اعتراضی جاری کارگران بوجود میآورد. در بحث های تاکنونی در باره رابطه حزب

هم امروز یک سنت جا افتاده در درون کارگران پیشروست، گسترش یابد. شبکه های محفل کارگران در گسترش خود هیچ محدودیتی ندارند. بدیهی است که معنای این حرف این نیست که هر کس میتواند به آن بپیوندد و یا حتی از وجود آنها مطلع شود، بلکه اینست که این محافل محدود به محل زیست و کار معین نیست و اندازه های از پیش تعریف شده ای برای گسترش خود ندارد. این محافل لزوماً حتی به یک شهر یا صنعت خاص محدود نیست. یک محفل در ناسیونال با محفل از کارگران ساختمانی، گروهی از کارگران نفت، جمعی از کارگران فصلی کرد و با عنصری در این یا آن کارگاه و کارخانه ممکن است یک شبکه محفل کارگران را بسازند.

در واقع این شبکه به استقبال روابط جدید در عرصه های جدید میرود. هر عضو محفل میکوشد تا با اتکاء به آشنایی های خود در عرصه های دیگر، کارگران کمونیست جدیدی را به این جریان مرتبط کند. در هیچ مقطعی، هیچکس، اعم از یک محفل یا فرد، در باره دامنه شبکه در کارخانه ها و محلات و مناطق دیگر اطلاعات دقیق و مشخص ندارد. ممکن است عده ای از عناصر پیشروتر و فعال تر در شبکه بدانند که برای مثال تعدادی از رفقا در فلان کارخانه یا فلان شهر هستند، اما شناخت حضوری و مستقیم هر محفل از تعداد و هویت واقعی اعضای محافل دیگر محدود است و تابعی از نیازهای مبارزه جاری است. هر محفل از طریق رفقای که خود آشنایی ها و تماس های خود در عرصه های دیگر را سازمان داده اند با محافل دیگر مربوط میشود. محافل با هم "قرار تشکیلاتی" اجرا نمیکند، بلکه بر مبنای آشنایی های طبیعی که آنها را به هم متصل کرده است رابطه خود را حفظ میکنند. آنچه که مهم است این است که این ارتباطات چنان زنده و فعال باشد که بتواند یک متابولیسم سیاسی و یک هم نظری و اتحاد عمل واقعی میان تجمع های محفل مختلف کارگران بوجود آورد. این محافل یک "سازمان" تشکیل نمیدهند، هر قدر هم که محتوای فعالیت آنها حرکت متشکل سیاسی باشد. هیچ کارگر مرتبط با این محافل نباید خود را رسماً متعلق به سازمان یا یک جریان متشکل بدانند، بلکه باید خود را جزئی از یک سنت، یک جریان آشنایی ها و رفاقت های کارگری و یک حرکت تلقی کند. بطور اخص محافل کارگران کمونیست در این مرحله هیچ تعلق حزبی (تعلق به حزب کمونیست) ندارند و خود نیز نباید چنین تصویری از خود بدست بدهند. ضامن ادامه کاری امنیتی این شبکه ها چفت شدن آنها به روابط و رفاقت های طبیعی و متکی شدن آنها به اخلاقیات مبارزاتی طبقه کارگر است. بدرجه ای که تناسب قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر تغییر کند، به درجه ای که جنبش اعتراضی پا بگیرد و بحران انقلابی اوج پیدا کند، این شبکه ها بطور طبیعی بصورت یک جناح و جریان متشکل رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر که سمپاتی جدی ای به حزب کمونیست دارند پا به جلوی صحنه خواهند گذاشت.

**نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!**



حزب کمونیست در رهنمودهای خود در قبال مبارزات جاری کل طیف کارگران کمونیست را مخاطب قرار خواهد داد. حزب خواهد کوشید که هر کارگر کمونیستی که پا به عرصه رهبری مبارزات کارگری میگذارد بخوبی نظرات و مواضع حزب را بداند. حزب خواهد کوشید که بخش هر چه وسیع تری از این کارگران به صحت این سیاست ها و شعارها متقاعد شوند و در عمل بر مبنای آن عمل کنند. حزب در عین حال خواهد کوشید که آنجا که خود مستقیماً توان مادی و قابلیت اجتماعی آن را دارد رهبری کمونیستی بر حرکت های اعتراضی را تأمین کند. در شرایط کنونی این حالت آخر به احتمال قوی بندرت امکان پذیر خواهد بود. حالت متعارف و محتمل تر حالتی خواهد بود که کارگران کمونیست با یک سمپاتی عمومی به حزب، تحت رهنمودهای عام و سیاسی حزب، به ابتکار خود وارد عمل شوند. این حالت را باید بطور سیستماتیکی تقویت کرد و سر و سامان داد. گسترش شبکه های محفلی کارگران کمونیست در درجه اول با تقویت اتحاد عمل درونی کارگران کمونیست و با نزدیک کردن سیاسی و معنوی آنها به حزب به این امر خدمت خواهد کرد. اینجاست که دیگر نگرانی از آکسیونبسم سازمانی و حوزه های کم نفوذ حزبی جایی ندارد. رفقای کارگر ما در این محافل کسانی اند که دخالت در مبارزات جاری و پا گذاشتن به جلوی صحنه کار روز و شب شان است. تمام راه و چاه و فوت و فن کار علنی را میدانند. آنچه ما به این توانائیا اضافه میکنیم خط سیاسی، شفافیت نظری و قدرت عملی از طریق پیوند دادن این رفقا در شبکه های محفلی است که امکان کار فشرده حزب با آنان را فراهم میسازد. در دل این پروسه سازمانهای حزب کارگری تر و از لحاظ مبارزاتی موثرتر خواهند شد و کارگران کمونیست و مبارز حزبی تر و خط دارتر. دخالت حزب به مثابه یک حزب در راس اعتراضات طبقه کارگر نقطه ای در امتداد این راه است.

#### ۶) گسترش سازمان حزب

همانطور که قبلاً گفتیم، سیاست ما مبنی بر اولویت دادن به ایجاد محافل غیر حزبی از کارگران کمونیست ابتدا ناظر بر انقباض تشکیلات حزبی یا کم رنگ شدن امر گسترش سازمان حوزه ای حزب نیست. برعکس، ما راه واقعی به گسترش سازمان حزبی را جستجو میکنیم. مادام که تشکیلات ما بکوشد خود را از طریق کار روی روابط پراکنده و فردی در درون طبقه کارگر را ندیده بگیرد و کارگر به مثابه فرد را موضوع کار اصلی خود قرار بدهد، گسترش ما لاک پشتی خواهد بود و از این مهمتر، لزوماً متناظر با پیوستن پیشروترین رهبران عملی کارگران به حزب نخواهد بود. ما ابتدا کار با کارگران منفرد، در هر سطح سیاسی و عملی که باشند را رد نمیکنیم، برعکس، معتقدیم تنها راه واقعی برای جلب هر تک کارگر در این محله و آن کارخانه به حزب، مرتبط کردن آنها با یک جریان مبارز در درون خود طبقه و فعال کردن آنها به مثابه جزیی از یک حرکت زنده کارگری است.

در تماسهای روزمره در کارخانه ها و محلات کارگری، ما ارتباطات و آشنائی های متعددی با کارگران تازه کار، کمتر فعال، اما پر شور و جستجوگر برقرار میکنیم. اساس کار ما این نیست که تک تک این رفقا را در یک رابطه فردی تا حد عضویت در حزب ارتقاء بدهیم. کار ما اینست که آنها را در کوران مبارزه سیاسی و

با مبارزات جاری کارگری ما به یک حلقه اساسی انگشت گذاشته ایم، و آن اهمیت رهبران عملی و حضوری کارگران است. تنها جریانی میتواند امید به دخالت فعال و رهبری در مبارزات اعتراضی داشته باشد که عملاً رهبران عملی و آزیئتورهای کارگری را در بر گرفته باشد. هیچ سلول مخفی و هیچ مرکز غیبی نمیتواند بدون رهبران عملی اعتراضی را رهبری کند. به همین دلیل است که بخش اعظم و قریب به اتفاق اعتراضات کارگری امروز نه توسط سازمانهای سیاسی و اندام های مخفی آنها بلکه توسط عناصر مستقل و صاحب نفوذ در میان کارگران هدایت میشوند. این عناصر ممکن است گرایش و جهت گیری معینی به این یا آن حزب سیاسی داشته باشند، اما قدرت اعمال رهبری آنها بندرت متکی به سازمان بوده است. هم امروز محافل کارگری نقش اساسی را در تأمین همین حداقل رهبری عملی بر جنبش های اعتراضی دارند. باید این واقعیت را برسمیت شناخت و مبنای کار قرار داد. کارگران کمونیستی که ما از آنها سخن میگوییم هم اکنون عناصر پیشتاز مبارزات اعتراضی اند. اما این عمل را بدرجه زیادی بر مبنای ابتکار فردی و یا صلاح و مصلحت ها در روابط محفلی محدود انجام میدهند. به راه انداختن یک جریان از کارگران کمونیست در شکل شبکه های محفلی، سر و سامان دادن به این محافل، فعال کردن آنها در بحث در مورد شیوه های هدایت جنبش کارگری، ایجاد اتحاد عمل های وسیع تر میان آنها، این راه واقعی برای تقویت سیاست کمونیستی در مبارزات جاری است.

ما نمیخواهیم مهر و آرم حزب را به اعتراضات کارگری بکوبیم، مامیخواهیم در جهان واقعی اعتراضات کارگری بطور روز افزونی از رهبری کمونیستی برخوردار شوند. ما میخواهیم سیاستها و شعارهای حزب کمونیست وسیع تر در میان رهبران جنبش اعتراضی جا باز کند. ما میخواهیم کارگران همفکر و هم خط ما اعم از اینکه عضو حزب و یا متصل به آن باشند یا خیر در صدر اعتراضات کارگری جای خود را پیدا کنند. پیش از آنکه از رهبری حزب بر مبارزات جاری سخن بگوئیم، باید از رهبری طیف سوسیالیست رادیکال، طیف کارگران کمونیست بر این اعتراضات حرف بزنیم. این گام اول است. تبدیل کردن ایندو به یک چیز، یعنی بوجود آوردن شرایطی که در آن رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری، جز رهبری به سیاق حزب کمونیست، جز رهبری مطابق رهنمودها و شعارها و سیاست حزب کمونیست، معنایی نداشته باشد. و این مستلزم مبارزه برای نزدیک کردن طیف کارگران کمونیست به حزب است. راه میان بری برای دخالت در مبارزات جاری در مقیاس وسیع از بالای سر این طیف وجود ندارد. آنجا که سازمان حزب، حوزه ها و روابط پیرامونی آنها، عملاً در بر گیرنده رهبران عملی کمونیست است، دخالت ما مستقیم، تشکیلاتی و صد در صد خواهد بود. آنجا که کارگران کمونیست بدون ارتباط با ما، با برداشت خودشان از سیاست ها و شعارهای ما در رهبری قرار میگیرند، دخالت ما غیر مستقیم، معنوی و سیاسی است.

**جنبش مجمع عمومی کارگران را گسترش دهیم!**



## ماهواره و آل احمدی‌های پلاستیکی

منصور حکمت

من و امثال من است، استدلال میکند: چرا وقتی صحبت صنعت و کشاورزی است متخصصین را خبر میکنند، اما تا پای هنر و فرهنگ میشود همه، «جامعه»، عوام‌الناس، خود را صاحب نظر میدانند و صحنه را شلوغ میکنند. در مورد مسائل فرهنگی ماشالله هزار ماشالله شصت میلیون صاحب‌نظر داریم که به هیچ قیمتی هم کوتاه نمیایند. بیچاره پدیدآورندگان فرهنگ و نویسندگان ادبیات خلاقه (شکسته نفسی نفرمایید) که از پس معرکه سرک میکشند ببینند آن وسط چه خبر است. نه اینطور نمیشود، رژیم اسلامی منفعت خود را نمیشناسد، دارد منافع ملی را فدای خود-محوری میکند. درد آقای خامنه‌ای و انصار حزب‌الله از «تهاجم فرهنگی» را آقای معروفی است که خوب درک میکند. ایشان آنتن بشقاب‌های بالای ساختمان‌ها را نشان سران رژیم میدهد و خیرخواهانه نصیحت میکند: اگر MTV و برنامه‌های «مبتذل» آن میدان پیدا کرده از آن روست که دهان ایشان و امثال ایشان بسته است، کتابهایشان منتظر اجازه چاپ مانده، «بهترین خالقان آثار ادبی و هنری» را گوشه‌نشین کرده‌اند. «مجنون دارد ویلان پرسه میزند و مینالد و مردم دارند از ماهواره لیلی را نگاه میکنند».

اگر کسی سر بر نمیگرداند تا به این مجنون رنجیده و ویلان نگاه کند شاید از آنروست که شکل و شمایل آشنا و کسالت‌آوری دارد. میشناسندش، نمیخواهندش. ساله‌است این تیپ اجتماعی در آن مملکت کشمینی تولید میشود. آل احمدی‌های پلاستیکی. خوشبختانه این یکی خود میداند تمام وجودش کپی و تکراری است. میگوید: «گفتم که تاریخ این صد سال به شکل وحشتناکی تکراری است ... این روزها کتابی میخواندم که بشدت مرا تحت تاثیر قرار داد «حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ برگشته» ... جالب است... نفرت حسن مقدم به غرب، و توجه او به مصالح ملی و شهادتش در بیان دردها مرا به این باور میرساند که انگار زمان نگذشته است.» اگر از حسن مقدم تا عباس معروفی، زمان نگذشته باشد، مکان از قرار گذشته است! اگر «نه غربی» شعار حسن مقدم بوده باشد، مصرع «نه شرقی» اش، مستقیماً محصول واشنگتن دی سی است: «به مقامات رژیم گفتم بیایید همه روزنامه‌ها را تعطیل کنید و یک «پراودا» منتشر کنید برای همه مردم». احسنت، چه سخن نو و چه ادبیات خلاقه‌ای! چه انتقاد عمیق و سازش ناپذیری به ارتجاع سیاسی در ایران! اگر تصور میکنید کنایه آقای معروفی به برژنف و سوسیالیسم قلابی است، حتماً حسن نظر دارید. خیر، ایشان دارد با این فرمول نخ‌نمای جنگ سردی اعتبارنامه ضد چپ‌اش را حاضر میکند. و البته این هم تکراری است. «بهترین خالقان آثار ادبی و هنری در ایران» سنّتاً خواص این خود-شیرینی‌ها را در رفع سانسور کتابهایشان در رژیم‌های ضد کمونیست به خوبی میشناسند. حالا همه چیز به کنار، خودمانیم، واقعا شرایط شوروی سابق، حتی

جالبی است که مطالعه روحیات و خلقیات و مشغله‌هایش برای کسی که وقت و حوصله‌اش را داشته باشد خالی از لطف نیست. نزد اینها خود-بزرگبینی و خود-محور پنداری که شاید یک عارضه حرفه‌ای این صنف در همه جاست، به یک موتاسیون ژنتیکی تمام عیار بدل شده است. کمتر کسی چون صنف روشنفکر ادبی ایرانی دوره اخیر در ارزیابی اندازه و ارج و قرب و جایگاه اجتماعی خویش اینچنین به بیراهه رفته است. پسراولان جامعه و جامانده‌های هر تندپیچ تاریخ معاصر، مدام خود را ناجیان و راهنمایان آن انگاشته‌اند. بیمایگی و لکنند اندیشه، با هنر و آفرینش عوضی گرفته شده. کمتر قشری اینچنین واپسگرا و دست و پا چلفتی چنین رسالتی برای ارشاد و هدایت برای خود قائل بوده است. کمتر جماعتی اینچنین فراموش شده و در حاشیه رها شده، چنین خود را مرکز عالم پنداشته‌اند. کمتر فرقه‌ای اینچنین اسیر گذشته، چنین سهمی از آینده را حق خود دانسته است.

این صنف، این فرقه، یک پدیده مردانه، ملی، اسلام‌زده، تمدن ستیز، گذشته پرست، سیاه پوش، ضد علم و آخوند-مسلک و کلاه مخملی‌مآب است. سنتی است که فقط به اعتبار اختناق آریامهری و اسلامی و بسته بودن چشم و دست و دهان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است. میگویم فرقه و صنف، چون اگرچه قطعاً همه را نباید به یک چوب راند و لابد میتوان معدودی از شاعران و نویسندگان را خارج این دایره بشمار آورد، اما افق و نگرش چندش‌آور این فرقه است که به باصطلاح محیط ادبی ایران حاکم است.

آقای عباس معروفی، در ستونش در روزنامه نیمروز تحت عنوان «حضور خلوت انس» (المعنی فی بطن الشاعر)، یکبار دیگر ما را به سیاحت این دنیای کج و کوله نارسسیسیسم و خودفریبی و عقب‌ماندگی میبرد. ایشان در ستونش، شاید از سر ساده‌دلی، تمام محاسن این صنف را یکجا و بدون پرده‌پوشی به نمایش گذاشته است. دعوی آقای معروفی و رژیم اسلامی به شکلی نمونه‌وار جوهر کشمکش کل این قشر با ارتجاع سیاسی در ایران را در خود فشرده کرده و معنی میکند. دعوا، آنطور که خودش میگوید، سر کاغذ و اجازه نشر نوشته‌هایش است. معتقد است که «کاغذ فروشهای ظهیر الاسلام به قدرت رسیده‌اند» و کنترل قلم را به دست گرفته‌اند. تنومندانی که «درخت اره میکنند تا کاغذ کنند» راه بر آنها که چون ایشان «نیوگی دارند و شب تا صبح نمیخوابند و تخیلات خویش بر کاغذ می‌آورند» بسته‌اند. ایشان اعتراض میکند: «این کاغذهایی که با ارز خون جگر وارد مملکت میشود مال

**برنامه دنیای بهتر را بخوانید و آن را به دوستان خود معرفی کنید!**

“غم جرمان” و منظومه‌های ضجه کرده‌اند. مبتذل، توصیف سنت فرهنگی‌ای است که در یک گوشه پرت، دور از چشم منتقد جهان معاصر، از عقب‌ماندگی اخلاقی، مذهب‌زدگی، مردسالاری و خودپرستی قومی و ملی و فقر تکنیکی خود یک فضیلت و هویت اجتماعی ساخته است. مبتذل وصف حال سنت ادبی‌ای است که زیر چتر رژیم‌های واپسگرا و ارتجاعی که حتی نگاه مردم به بیرون این محیط پرت‌افتاده را ممنوع و سرکوب می‌کنند، به زور سوبسید و روی دوش کار ارزان کارگر چاپ برای خود یک بازار محقر هزار و هشتصد نفره ترتیب داده و با پاشیدن سم بیگانه‌گریزی و قومپرستی و گذشته‌پرستی از آن دفاع میکند.

مطمئن باشید که همان آزادی فرهنگی‌ای که با سقوط رژیم اسلامی شکوفا میشود و بساط حماقت مذهبی و ملی را بکلی بر می‌چیند، این “فرهنگ‌سازان” را هم از دور خارج خواهد کرد. این سنت ادبی و فرهنگی همزاد ارتجاع سیاسی در ایران است و از همان تغذیه میکند، همفکر آن است و به همان هم خدمت میکند. با همان هم محو خواهد شد. مردم شایسته هنر و ادبیات و فرهنگ دیگری هستند.

#### منصور حکمت

اولین بار در بهمن ۱۳۷۵، فوریه ۱۹۹۷، با امضای نادر بهنام، در شماره ۲۳ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۹

**با کانون مباحث کمونیسم کارگری در تماس باشید لطفاً**

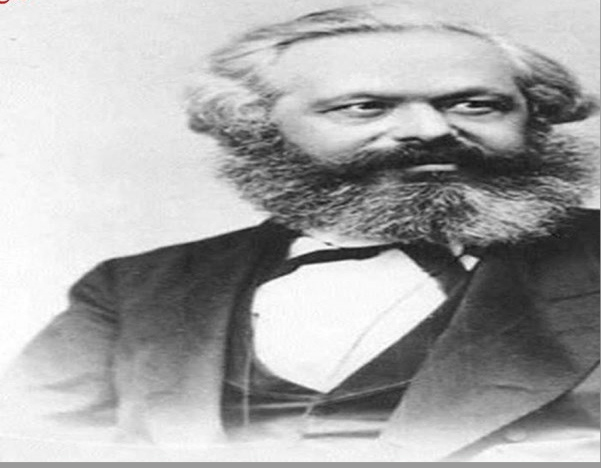
**نظرات و دیدگاه‌های خودتان را برای ما به آدرس‌های**

**کانون مباحث کمونیسم کارگری ارسال کنید!**

**[kanoonmabahe@gmail.com](mailto:kanoonmabahe@gmail.com)**

فلاسه‌ب‌شونده‌های کونگون جهان را تفسیر کرده‌اند، مستداصلی اما تفسیر جهان است.

کامل‌مدارس



با همان برژنف و کا.گ.ب.اش، برای “پدید آورندگان فرهنگ” و نوابغ شبانگاهی ایران به نسبت رژیم اسلامی پسرفت محسوب میشود؟! واقعاً که هشدار آقای معروفی چقدر باید “مقامات رژیم” را که فقط دهها هزار قتل عمد در پرونده جمعی و فردی‌شان هست، خجل کرده و به خود آورده باشد!

و مبدا تصور کنید با این حرف‌ها آقای معروفی پا به قلمرو آلوده سیاست گذاشته است. خیر، “من نویسنده‌ام”!

نه عزیز من، نه آقای معروفی، کل ماجرا را وارونه فهمیده‌اید. سانسور آثار شما و شماها علت هجوم مردم به شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای نیست، برعکس، برچیدن آنتهای بشقابی و قرنطینه فرهنگی مردم علت بقاء شما و حیاط خلوت محقر هنری‌تان در آن مملکت است. مطمئن باشید روزی که مردم آزادانه به آنچه در جهان میگذرد دسترسی داشته باشند و در بیان سلیقه‌ها و دنبال کردن علائقشان آزاد باشند، دنیای ادبی و هنری عقب‌مانده شما، با همه ترس و نفرتش از هر آنچه غیر اسلامی و غیر ایرانی است، یک شبه منقرض میشود. مردم حرفشان را زده‌اند. ترجیح‌شان را گفته‌اند. به تیراژتان نگاه کنید. شصت میلیون مردم، تشنه خواندن و دانستن، محروم از ادبیات جهانی، محروم از هنر امروز، با هزار سؤال، و صد هزار نیاز معنوی و فرهنگی، با شلاق آخوند و پاسدار گت‌بسته و بدون آلترناتیو بعنوان مستمع اسیر به محضر شما آورده شده‌اند، آدمهایی چنان مشتاق دیدن و شنیدن و تماشای دنیا و مردمانش، که خود را به خطر می‌اندازند تا “ماهواره” و MTV نگاه کنند، هر کس حرف دیگری داشته گرفته‌اند و گشته‌اند و بسته‌اند و بیرون کرده‌اند، و حال به تیراژتان نگاه کنید. واقعاً خنده‌آور نیست که صنف شما بخواهد، آنهم با ژست “پدید آورندگان فرهنگ”، به شخصیت‌های فرهنگ عامه در سطح جهانی، از باب دیلان و رولینگ استونز تا بون جووی و مادونا فخر بفرشد؟

ابتدال البته لغت گویایی است. مبتذل وصف حال هنرمندان و فرهنگسازان عزیزی است که بقول ناصر جاوید در شرایطی که دهات دارد تخلیه میشود، از نظر ادبی سر جالیز مانده‌اند، بیلشان را در خاک فرو کرده‌اند و به هیچ قیمت حاضر نیستند به شهر بیایند. کرور کرور زمان و حسرت‌نامه از موضع دانشجوی شهرستانی غریب و نمازخوان دانشگاه تهران راجع به ده و پاسگاه ژاندارمری و ایلات و عشایر و دوران شیرین آفتابه مسی و خزینه تحویل جامعه میدهند. آدم شهری امروزی را نمیشناسند، چه رسد که بخواهند تصویرش کنند و چیزی راجع به زندگیش بگویند. در ادبیات اینها زن هنوز، تازه اگر مثل آقای معروفی خیلی بزرگواری کنند، “مادر بزرگی” است که “یادش بخیر” کرسی را روبراه میکرد و “فسنجون” جلوی‌شان میگذاشت. ناتوانی از برقراری یک رابطه جنسی سر راست، انسانی، باز و برابر با همکار و همکلاسی‌شان را دستمایه میلیونها بیت وصف “درد فراق” و

**نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!**